



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



آخرین خورشید پیدا

نگرشی کوتاه بر زندگانی

امام حسن عسکری علیہ السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آخرین خورشید پیدا

نویسنده:

واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	آخرین خورشید پیدا: نگرشی کوتاه بر زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	پیشگفتار
۱۳	ولادت نور
۱۶	آخرین خورشید پیدا
۱۹	زندگی در محاصره ی دشمن
۲۵	نگاهی به عملکرد دشمن
۲۵	اشاره
۳۴	ایجاد تردید در امامت
۳۷	رقیب یا یاور؟
۳۹	رفع مشکل نه بداء
۴۱	ناشناس ماندن
۴۳	برخی ویژگی های امام
۴۳	عبادت و اطاعت پروردگار
۴۵	دانش و حکمت
۴۷	زهد و بی رغبتی به دنیا
۴۸	حلم و بردباری
۴۹	کرم و بخشندگی
۵۱	دلسوزی و مراقبت نسبت به شیعیان
۵۳	گواهی دشمنان بر فضیلت امام
۵۶	تأملی در معجزه ی باران
۵۶	اشاره

۵۹	وظیفه ی ما
۵۹	مبارزه و ستم ستیزی امام
۶۳	خلفای جور معاصر با امام عسکری
۷۰	در آرزوی وصال
۷۵	امام عسکری و غیبت حضرت مهدی
۸۰	در انتظار شهادت
۸۶	توطئه و فریب
۸۹	پس از امام
۹۵	آغاز فتنه ها
۹۶	در سایه سار کلام امام
۹۹	به عنوان حسن ختام
۱۰۳	درباره مرکز

آخرین خورشید پیدا: نگرشی کوتاه بر زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: آخرین خورشید پیدا: نگرشی کوتاه بر زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام / مولف واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران

مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران)، ۱۴۱۷ق. = ۱۳۷۵.

مشخصات ظاهری: ص ۹۶

شابک: ۱۸۰۰ریال؛ ۱۸۰۰ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۳؛ ۴۰۰۰ریال

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: حسن بن علی (ع)، امام یازدهم، ۲۶۰ - ۲۳۲ق. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده: مسجد جمکران. واحد تحقیقات

شناسه افزوده: مسجد جمکران

رده بندی کنگره: ۳آ/BP۵۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۸۴

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۵-۶۶۲۲

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم (یا صاحب الزمان ادرکنا) پاسداری از حریم توحید و حفظ سنتهای مبتنی بر وحی، در ادامه ی رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، مهمترین مسئولیتی بوده که بر دوش هر یک از امامان بزرگوار ما سنگینی می کرده است. ادای این مسئولیت در دورانهای مختلف، بر حسب شرایط گوناگون اجتماعی و برخوردهای متفاوت حکومتهای غیر الهی، شکلهای گوناگون داشته است. بدون تردید یکی از دشوارترین دورانهایی که کیان ولایت و امامت به عنوان حصن و حصار ارزشهای توحیدی، و موجودیت موالیان و معتقدین به رهبری معصومین علیهم السلام، به عنوان مرزداران و پاسبخشان آن را، تهدید به نابودی می کرده است، دوران پس از شهادت امام رضا علیه السلام تا آغاز غیبت حضرت مهدی ارواحنا فداه است. دورانی که در آن، انواع توطئه ها برای محو اسلام ولایت و جایگزینی اسلام خلافت، صورت گرفته و شدیدترین فتنه ها برای دور نگهداشتن جامعه ی اسلامی از مسیر رهبری اهل بیت علیهم السلام طرح ریزی شده است. این فتنه ها و توطئه ها که در طی شش سال امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، از رشد و پیچیدگی بیشتری برخوردار بوده،

عاقبت زمینه ی بهره وری مستقیم مردم جامعه، از وجود امام معصوم علیه السلام را از بین برده و مقدمات غیبت طولانی دوازدهمین امام مسلمین را فراهم ساخت. در این نوشتار، به بهانه ی میلاد یازدهمین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، با نگاهی گذرا، به زندگانی افتخار آفرین آن امام بزرگوار، کوشیده ایم که به سیر انتقال دوران ظهور به عصر غیبت و موجبات آن اشاره ای داشته باشیم. باشد که در سایه ی انقلاب ارزش آفرین و حیاتبخش اسلامی به رهبری امام راحل قدس سره و در پرتو جمهوری اسلامی که یادگار شهیدان به خون خفته راه ولایت است، مقدمات سیر انتقال دوران غیبت به عصر ظهور شکوهمند حضرت بقیه الله الاعظم حجه بن الحسن العسکری فراهم آید. ان شاء الله اللهم انا نرغب الیک فی دوله کریمه تعز بها الاسلام و أهله و تذلل بها النفاق و أهله و تجعلنا فیها من الدعاه الی طاعتک و القاده الی سبیلک و ترزقنا بها کرامه الدنیا و الآخره. آمین رب العالمین مسجد مقدس جمکران واحد تحقیقات هشتم ربیع الثانی ۱۴۱۷ تاستان ۱۳۷۵

بسم الله الرحمن الرحيم در بین کاروانی که به دستور «متوکل» و به سرپرستی «یحیی بن هرثمه»، راه مدینه تا سامراء را می پیمود، کودکی چهار پنج ساله وجود داشت که در کنار پدر بزرگوارش امام علی النقی علیه السلام، می رفت تا فصل تازه ای از زندگانی خویش را در غربت آغاز کند. گویا هنوز صدای ضجه مادر و خواهرانش را می شنید و صحنه ی وداع پدر با قبر رسول الله صلی الله علیه و آله را پیش چشم داشت. محزون و گرفته بود و به حاشیه ی افق که زیر تابش آفتاب داغ صحراء، جلوه ای خیره کننده یافته بود، چشم دوخته و به فکر فرو رفته بود. به یاد آورد که یحیی و همراهانش با نشان دادن نامه ای از متوکل، به خانه ی آنان وارد شدند و به جستجوی خانه پرداختند و زمانی که جز چند قرآن و کتاب دعا و رسائل علمی نیافتند، ناامیدانه بیرون آمدند و به مردم مدینه که به عنوان اعتراض به این حرکت حکومت، در کنار

خانه ی امام خود جمع شده بودند گفتند: سوگند می خوریم که آزاری به آن حضرت نرسانیم. ما فقط مأموریم که امام شما را همراه با گزارشی از وضعیت بیت ایشان به سامراء منتقل سازیم. (۱) و سپس نامه ی خلیفه را برای مردم قرائت کردند که به موجب آن، از امام برای رفتن به عراق دعوت شده بود. متوکل در این نامه نوشته بود: «چون مطلع شدیم که والی مدینه عبدالله بن محمد نسبت به شما سلوک نادرستی داشته است، منصب او را تغییر دادیم و محمد بن فضل را به جای او تعیین نمودیم و او را به اعزاز و تکریم شما مأمور ساختیم. ما خواهان آن هستیم که اگر بر شما دشوار نباشد با هر کس از اهل بیت و نزدیکان خود که می خواهید متوجه این سامان شوید و بدانید که هیچیک از اهل بیت و فرزندان و خاصان خلیفه، از شما گرامی تر نیستند.» (۲). «حسن بن علی علیه السلام» این کودک به ظاهر خردسال که دنیایی از معرفت و بصیرت را در سینه ی کوچک خویش نهان داشت بخوبی درک می کرد که در پس این چهره های آرام، و در ورای این رفتار محترمانه، دیگر بار توطئه ای علیه کیان ولایت اهل بیت و پیامبر صلی الله علیه و آله در حال شکل گرفتن است. سه دهه پیشتر،

ص: ۸

۱- ۱. تذکره ی ابن جوزی صفحه ی ۲۰۲ - مروج الذهب مسعودی.

۲- ۲. نقل با تلخیص از کافی، جلد ۲، صفحه ی ۴۲۷، حدیث ۷، باب ولادت و زندگی امام دهم علیه السلام.

جد اعلايش امام رضا عليه السلام را نيز با چنين حيله هاىي از کنار حرم پيامبر صلى الله عليه و آله، از مدينه خارج ساخته و به مرو كشاندند، تا علاوه بر محاصره اى همه جانبه، اسباب قتلش را فراهم سازند. و اينك اين متوكل بود كه تحت تأثير اخبار وارده از جزيره العرب و سعادت هاى گوناگون اطرافيان خود، به نقشه اى مشابه مى انديشيد. همين چندين پيش بود كه «بريحه ي عباسى» امام جماعت حرمين، در نامه اى به متوكل نوشت: «اگر تو را به مكه و مدينه حاجتى هست على بن محمد را از اين ديار بيرون بر، كه اكثر مردم اين ناحيه به اطاعت او گردن نهاده اند.» (۱). يادش مى آمد زمانى كه كاروان كوچك فرستادگان دارالحكومه به همراه او و پيدر بزرگوارش، از دروازه ي مدينه بيرون مى آمدند، زن و مرد و پير و جوان مدينه گريه مى كردند و او شگفت زده بود كه چرا؟ اگر اين مردم امام خود را مى خواهند و به اسارت او معترضند، چرا بر نمى آشوبند؟ چرا به گريه اكتفا مى كنند؟ مگر نه اينست كه محبت امام، ايتار مى طلبد و اطاعت از امام، نثار مال و جان را اقتضا مى كند؟ آيا اينان متوكل را نمى شناسند و با فسادگرى ها و شهوت پرستى هايش آشنا نيستند؟ آيا از جاسوسها و خبرچينان پراكنده در همه جا مى هراسند؟ يا در شيعه بودن خويش به شعار بسنده مى كنند و افشاندن اشكى را براى اثبات محبت و اطاعت خود از امام، كافى مى دانند؟

ص: ۹

صدای مهربان امام علیه السلام او را به خود می آورد: فرزندم حسن! به چه می اندیشی؟! نگاهش را به چشمان مهربان پدر می دوزد و اشک در گوشه ی چشمانش حلقه می زند. لبان زیبایش به ذکر خدا مترنم می شود: «حسبنا الله و نعم الوکیل». پدر او را در آغوش می کشد و بر جبین گشاده اش بوسه ای می نشاند.

آخرین خورشید پیدا

در جمعه ی هشتم ماه ربیع الثانی سال ۳۲۳ (ه ق)، (۱)، فرزندى دیگر از سلاله ی پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه پا به عرصه ی گیتی گذاشت. پدر گرامیش امام علی النقی علیه السلام طبق فرموده ی پیامبر و براساس انتخاب الهی، او را حسن نامید. مادرش، اشرافزاده ای پاک طینت و با فرهنگ بود، که در یکی از جنگها به اسارت مسلمین در آمده و توفیق خدمت آستان دهمین امام شیعیان را یافته و با به دنیا آوردن مولود خجسته ی خویش، آزاد گشته و از همین روی «ام ولد» نامیده می شد. مشهورترین نامی که از ایشان در کتابها یاد شده، «حدیث» و «سلیل» است. از آن بانوی گرامی که به فرموده ی امام دهم، دور از هر زشتی و پلیدی، و در امان از هر آفت و عاهتی بوده و به شهادت بسیاری از تاریخ نگاران به عرفان

ص: ۱۰

و درستکاری اشتهار داشته است، به نامهای «سوسن»، «حدیثه»، «حریبه» نیز یاد شده است. (۱). او بعدها، پس از شهادت امام عسکری علیه السلام، با عنوان «جده» در بین شیعیان و موالیان نوه ی غائب از نظر خود، حضرت مهدی - سلام الله علیه - مشهور گشت، آنسان که پناه و دادرس آنان شمرده می شد و کمکهای مالی و معنوی او، گره گشای کارشان محسوب می گشت. در کتب حدیث، از امام حسن عسکری علیه السلام بیشتر با کنیه ی مبارک او «ابومحمد» یاد شده و لقبهای متعددی برای ایشان ذکر شده است. مشهورترین لقب او در آن دوران «ابن الرضا» بود، همچنانکه پدر و جدش نیز بیشتر با همین لقب اشتهار داشتند. بعدها «زکی» و «عسکری» به عنوان لقب ایشان شهرت یافت، از آنرو که پاک و تزکیه شده و منسوب به محله ی عسکر بود. لقب های دیگری نیز در کتب مختلف نقل شده است که از آن جمله است: (۲). خالص: بدین خاطر که خلوصی ستودنی داشت، و در دلش جز محبت خدا، و در اندیشه اش جز یاد خدا نبود. و رفتارش از هر شائبه ای بری، وجود نازینش از هر آلودگی و عیبی منزّه بود. صامت: بدان جهت که خاموشی می گزید و جز به ضرورت سخن نمی گفت، و بسیار تفکر می فرمود.

ص: ۱۱

۱-۵. بحارالانوار، جلد ۵، صفحه ی ۲۳۸ - ۲۳۶.

۲-۶. مناقب، جلد ۴، صفحه ی ۴۲۱.

هادی: از آنرو که چراغ هدایت بود و چونان پدرش در دوران پرفتنه ی حکومت خلفای جور بنی عباس، نشان دهنده ی صراط مستقیم الهی بود. رفیق: به نشانه ی اینکه از او جز رفق و مدارا دیده نشد، و همراهی و مساعدتهایش شامل همگان می گشت و با هر کس به لطف و احسان رفتار می نمود. نقی: بدان سبب که به پاکیزگی و طهارت نفس شهرت داشت. خاص: از آنرو که از جانب خدا به کرامات و فضایل فراوان و استجاب دعا، اختصاص یافته بود. کثرت لقبهای آن حضرت را می توان دلیلی بر اختناق حاکم بر جامعه ی آنروز بشمار آورد که جاسوسها در کوچه و بازار مسلمین در پی کسانی بودند که با یاد کردن آن امام مظلوم، انتساب خویش به ولایت و تشیع را نشان دهند. شیعیان برای گرفتار نشدن به دام مأموران حکومت و برای در امان ماندن از شکنجه و آزار بی نهایت، ناگزیر با رعایت مناسبتی خاص، لقب و عنوانی جدید را برای نقل و انتقال فرمایشات آن بزرگوار انتخاب می کردند. همچنانکه همین فشار حکومت، در شناسایی و دستگیری حاملان علوم اهل بیت و ناقلان حدیث و راویان اخبار بوده است که باعث اختلاف در ثبت و ضبط و انتقال صحیح و دقیق روز، ماه و حتی سال ولادت برخی امامان، از جمله امام حسن عسکری علیه السلام می شده است، چنانکه در ولادت همین بزرگوار، برخی روز دهم،

و بعضی روز چهارم را به جای روز هشتم ربیع الثانی ذکر کرده و برخی دیگر ماه ربیع الاول را بجای ربیع الثانی آورده و گروهی سال ۲۳۰ (ه. ق)، و گروهی دیگر سال ۲۳۱ (ه. ق) را سال ولادت او نگاشته اند. و از همه عجیب تر اینکه حتی در مکان ولادت آن بزرگوار نیز اختلاف کرده، و بعضی محل تولد امام عسکری علیه السلام را سامراء نوشته اند. (۱).

زندگی در محاصره ی دشمن

زمانی که معتصم، برادر مأمون عباسی، پس از مرگ او به بغداد وارد شد و از مردم بیعت گرفت، به کمک اترافی که در منصبهای مختلف به دربار او خدمت می کردند، شهر سامراء را در شمال شرقی بغداد بنیاد نهاد. در این شهر، محله ای را به استقرار نیروهای نظامی اختصاص داد که به همین جهت «عسکر» نامیده شد. این محل که به خاطر ترس از تحریکات شیعیان و موالیان اهل بیت علیهم السلام - که اصلی ترین مخالفین حکومت بودند - به اقامتگاه اجباری امام هادی علیه السلام و فرزندان ایشان، خصوصا امام حسن عسکری علیه السلام تبدیل گشت (۲)، آنچنان تحت مراقبت عمال حکومت بود که ارتباط شیعیان و دوستانشان

ص: ۱۳

۱- ۷. در این باره به مناقب و کشف الغمه، جلد ۳، صفحه ی ۲۷۱ - و ارشاد شیخ مفید، صفحه ی ۳۱۵، و کافی، جلد ۲، صفحه ی ۴۳۰، مراجعه شود.

۲- ۸. علل الشرایع باب ۱۷۶ - اخبار الطوال دینوری.

اهلیت علیهم السلام با امام و رهبر خویش را تقریباً نا ممکن می ساخت. امام حسن عسکری علیه السلام بطور خاص در طی شش سال (۱) دوران امامت پر رنج خویش، شرایط دشواری را در این شهر گذراندند. شیعیان، غالباً از دیدار ایشان محروم بودند و اطلاعات و اخبار شیعیان و فرمایشات و رهنمودهای آنحضرت تنها توسط چند تن از دوستان خاص و امتحان شده و با ثبات، رد و بدل می شد که بطور ناشناس و با استفاده از سلاح تقیه، در بین مأموران مراقب محله، نفوذ کرده و یا به عناوین مختلف به محله رفت و آمد می کردند. در پاره ای روایات به گونه ای خاص، به شرایط ویژه و مراقبت های استثنایی محل زندگی و رفت و آمد و کیفیت ارتباطات امام علیه السلام اشاره شده است:

الف) یکی از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام می گوید، «با جمعی از یاران در «عسکر» گرد آمدیم و منتظر ماندیم تا روزی که مقرر بود حضرت ابومحمد عسکری علیه السلام سواره از محله خارج گردد. در همین ایام نامه ای به دست ما رسید که در آن فرموده بود: مواظب باشید، هیچیک از شما نباید بر من سلام کند و نباید به دست یا چشم خود به من اشاره نماید. زیرا شما نسبت به جان خود در امان نیستید.» (۲).

ب) محمد بن عبدالعزیز بلخی، دوستی با احساس، از راه دور آمده تا چشمان حسرت کشیده اش را به دیدار امام و مولای خویش

ص: ۱۴

۱- ۹. ارشاد شیخ مفید، صفحه ی ۳۱۵.]

۲- ۱۰. بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه ی ۲۶۹، به نقل از خرائج.

روشن گردانند. اینک که به سامراء رسیده، همه چیز را در هاله ای از بیگانگی و ناآشنایی می نگرد. نگاههای بی احساس مردمان شهر آزارش می دهد، حالت خوف و هراسی که بر چهره و رفتار همه ی رهگذران سایه افکنده است قلبش را می فشارد. رفتار مرموز ساکنان شهر بی تابش کرده است، که ناگهان امام علیه السلام را می بیند مثل نوری در ظلمات. بند قلبش می خواهد پاره شود، و زمام اختیار از دستش خارج گردد. می خواهد برخیزد و فریاد بزند. می خواهد بر این مردم ظلمت گرفته بشورد و نور را، چشمه ی خورشید را نشانشان بدهد. اما بی تفاوتی مردم، او را به تردید می اندازد. از خود می پرسد برآستی اگر برخیزم و فریاد بزنم و بگویم ای مردم این حجت خداست، این رهبر الهی شماست او را بشناسید و به دامانش درآویزید، با من چه می کنند؟ آیا برآستی مرا می کشند؟ در اینجا امام علیه السلام به نزدیکی او می رسند و با آوردن انگشت سبابه به نزدیک لبان خود، اشاره می فرمایند که ساکت باش! آن شب به هر ترتیب که بود خود را به امام علیه السلام می رساند و حضرت به او می فرمایند: «تنها دو راه بیشتر ندارید: یا دوستی ما را کتمان کنید، یا تن به کشتن بسپارید. پس به خاطر خدا بر جان خویش بترس.» (۱).

ج) ابویعقوب اسحاق بن أبان، در بیان کیفیت ارتباط امام حسن عسکری علیه السلام با شیعیان خود می گوید: امام ابومحمد علیه السلام حتی زمانی

ص: ۱۵

که در حبس بسر می برد، کسی را نهانی بسوی شیعیان و اصحاب خود می فرستاد و به آنان می فرمود: به فلان موضع بروید یا به خانه ی فلانی بروید و در شبانگاه و تاریکی شب حرکت کنید و فلان شب را در آنجا باشید که مرا در آنجا خواهید یافت. و این در حالی بود که گماشتگان بر آن حضرت و مأموران مراقب او، شبانه روز بر در خانه ای که حضرت در آن محبوس بود کشیک می دادند و لحظه ای آن را ترک نمی کردند. و چنان بود که هر پنج روز یکبار این گماشتگان و مأموران تعویض می شدند و اشخاص جدیدی به جای آنها می آمدند و هر بار سفارشات لازمه نسبت به مراقبت از او و دقت در عدم ترک محبس صورت می گرفت. با این همه وقتی که شیعیان و یاران حضرت به آن محل معهود می رسیدند امام علیه السلام را می دیدند که پیش از آنان در آنجا حاضر گشته است. پس حاجت های خویش را بیان می کردند و او بر حسب شأن و مطابق با مرتبه ی فهم هر کس حاجاتشان را برآورده، سؤالانشان را پاسخ می گفت. و پس از آن هر یک از آنان با خاطره ی کرامت و معجزات آن حضرت به منزل خویش باز می گشت، در حالیکه او همچنان در حبس دشمنان به سر می برد. (۱). (د) ابوهاشم جعفری گوید: با گروهی از شیعیان در زندان به سر می بردم. روزی حضرت ابومحمد علیه السلام و برادرش جعفر را به زندان وارد کردند. ما همگی برخاستیم و در تخفیف خستگی و ناراحتی آن

ص: ۱۶

حضرت کوشیدیم و من چهره ی او را بوسیدم و او را بر تشکچه ای که نزد من بود نشاندم.... در حبس مردی جمحی - اهل قبیله ی جمح - با ما بود که ادعا می کرد شیعه ی علوی است. حضرت ابومحمد علیه السلام رو به ما کرد و فرمود: «اگر مردی که از مخالفین شماست در بین شما نمی بود، به شما خبر می دادم که خداوند چه زمانی روز رهایی شما را می رساند.» و اشاره به آن مرد جمحی نمود و او بلافاصله خارج شد. حضرت فرمود: این مرد از شما نیست پس مراقب بوده و از او بر حذر باشید، زیرا در جامه اش گزارشی را پنهان نموده است که آن را برای خبر دادن به حاکم نسبت به گفته های شما نوشته است. یکی از زندانیان برخاست و به جستجوی جامه ی او پرداخت، پس همانطور که امام علیه السلام فرموده بود گزارشی را در آن یافت که اتهامات بزرگی علیه ما در آن نوشته شده بود و به او خبر می داد که ما در صدد هستیم تا از داخل محبس، نقبی زده و بگریزیم. (۱). ه-) روش نامه نگاری و رساندن پیامها به شیعیان و وکیلان خاص در دوران امام عسکری علیه السلام از پیچیدگی خاصی برخوردار بود، چنانکه برای سالم ماندن از تفتیش های مکرر، گاه جاسازی های ویژه ای ضرورت می یافت. آنطور که «داود بن أسود» نقل کرده است که: مولایم ابومحمد علیه السلام روزی مرا فرا خواند و چوبی را به من داد که مانند چوبه ی پاگرد درب منازل، گرد و استوانه ای شکل و دراز بود

ص: ۱۷

و کلفتی آن به اندازه ای بود که کف دست را پر می کرد. سپس فرمود: این چوب را به عثمان بن سعید عمروی - که وکیل و نایب آنحضرت بود - برسان.» چوب را گرفته و راه افتادم. در بین راه به سقایی برخوردارم که قاطری به همراه مشکهای بزرگ آب در دو طرف آن پیشاپیش خود داشت. راه تنگ بود و قاطر راه را بر من می بست. سقاء فریاد کرد که برو کنار و بگذار قاطر رد شود. من چوبی را که به همراه داشتم بالا برده و بر قاطر زدم. ناگهان چوب شکافت و چون در شکاف آن نگرستم چند نامه را در آن پنهان یافتم. به سرعت چوب را در آستین خود پنهان کردم، در حالیکه سقاء مرا دشنام می داد. وقتی نامه را دادم و بازگشتم عیسای خادم درب دوم را گشود و گفت: مولا-یم می فرماید چرا قاطر را زدی و پایه ی در را شکستی؟ به حضورش رفتم و گفتم: مولای من! من نمی دانستم در آن پایه ی در چه چیزی هست. فرمود: چرا کاری کردی که پس از آن نیاز به عذرخواهی داشته باشی، بر تو باد که دیگر چنین کاری نکنی. زمانی که می شنوی کسی به ما ناسزا می گوید، آن را نادیده بگیر و راهت را ادامه بده و مأموریتت را به انجام برسان. مبادا که با ناسزا گوینده ی ما درگیر شوی و جوابش را بدهی یا خودت را به او بشناسانی. زیرا ما در سرزمین بد و شهر بدی هستیم. پس راه خود را برو که اخبار و گزارش احوال شما به ما می رسد

و تو باید این را بدانی. (۱).

نگاهی به عملکرد دشمن

اشاره

بیست سال تحت محاصره و مراقبت شدید قرار دادن امام معصوم علیه السلام، به تنهایی نمی توانست اهداف خبیث عباسیان را برآورده سازد و باعث سکوت یا نرمش و سازش امام گردد. یا نور هدایت و ولایت را در بین موالیان آن حضرت به ضعف و خاموشی کشاند. از این رو حکومت جور هر از چندگاه تدبیری تازه می اندیشید و در ایذاء و آزار آن بزرگوار و خوار و خفیف کردن او می کوشید. و شیعیان را با مشکلی جدید روبرو می ساخت: الف) انتقال حضرت به خانه های دیگر و تعویض مأموران مراقب. اینکار که خود موجب آزار و خستگی آن بزرگوار بود باعث می شد که رابطها و موالیان مشتاق آن حضرت در پیدا کردن محل استقرار به زحمت دچار شوند و نیز از تحت تأثیر قرار گرفتن مأموران جلوگیری شود و احتمال وجود عوامل نفوذی حضرت در بین آنان منتفی گردد. ب) تفتیش خانه ی حضرت به بهانه های مختلف و جستجوی لوازم منزل در طلب مدارک یا اسلحه. (۲). ج) زندانی ساختن در زندانهای گوناگون.

ص: ۱۹

۱-۱۴. مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۴، صفحه ی ۴۲۷ و ۴۲۸.

۲-۱۵. کافی، جلد ۲، صفحه ی ۴۳۴.

بعضی از این زندانها، عمومی بوده و گروهی از مخالفین حکومت یا شیعیان همراه با حضرت زندانی بوده اند. چنانکه از روایت ابوهاشم جعفری بر می آید که نقل کرده: با گروهی از شیعیان در حبس بسر می بردم که حضرت ابومحمد عسکری علیه السلام و برادرش جعفر را به حبس منتقل کردند... (۱). برخی دیگر از این زندانها، زندان معمولی و عمومی نبود، بلکه بطور خاص حضرت عسکری علیه السلام به آنها منتقل می شد. و هر یک گماشته و زندانبانی مشخص داشت که کیفیت شکنجه بر عهده ی خود او واگذار می شد. از آن جمله است زندانی با زندانبانی به نام «نحریر» که علیرغم اصرار همسرش، خواست حضرت را طعمه ی شیران سازد. دیگری زندانبانی به نام سعید است که مأمور می شود امام عسکری علیه السلام را به حبسی دیگر در کوفه انتقال دهد. زندان دیگری با زندانبانی به نام علی بن اوتاش (۲) نیز، در تاریخ مذکور است که دشمنی فراوان با آل محمد صلی الله علیه و آله داشت.

ص: ۲۰

۱- ۱۶. مختار خرائج، صفحه ی ۲۳۹ - مناقب، جلد ۴، صفحه ی ۴۳۰.

۲- ۱۷. علی بن اوتاش که خود دشمنی سختی با خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سختگیری فراوان در حق آل ابوطالب علیه السلام داشت، از طرف حکومت هم تحت فشار بود که با ابومحمد علیه السلام چنین و چنان رفتار کن، با اینهمه هنوز تنها یک روز در نزد او گذرانده بود که تحت تأثیر عظمت و رفتار انسان ساز او قرار گرفت و در مقابل او چهره ی تواضع بر خاک نهاد و از آن پس جز به دیده ی تکریم و احترام به او نمی نگریست. و زمانی که او را ترک کرد بیناترین مردم نسبت به حق او بود و همیشه از او به نیکویی سخن می گفت. ارشاد صفحه ی ۳۲۲ - اعلام الوری صفحه ی ۳۵۹.

زندانبان مشهوری که به مناسبت های مختلف ذکری از او در روایات مربوط به امام حسن عسکری علیه السلام شده است مردی منحرف به نام صالح بن وصیف است که زندان او زندان خشیش نامیده می شد. (۱). آخرین زندان آن حضرت، زندانی بود که علی بن جرین زندانبان آن بوده است. (۲). د) گماشتن افراد لایابالی و فاسد برای دخول در بیت آن بزرگوار و استخدام شدن در مسئولیت های مربوطه: چنانکه در روایتی که یحیی قشیری آن را نقل نموده است می خوانیم: حضرت ابومحمد عسکری علیه السلام وکیل را استخدام کرده بود. وکیل در منزل حضرت، حجره ای را به خود اختصاص داده و خدمتکار سفیدپوستی را به خدمت گرفته بود. چندی نگذشته بود که مراوده ای بین او و خادم برقرار شد و از او خواست که برایش آبجو بیاورد و به هر حيله ای که بود آبجو را به خورد خادم داد. و در حالت مستی با او رابطه ی نامشروع برقرار کرد، در حالیکه بین او و ابومحمد علیه السلام سه در بسته وجود داشت که قبلا همگی را قفل زده بود. وکیل خود اعتراف کرد که من به هوش بودم شنیدم و دیدم که درهای قفل شده یکی یکی باز می شوند و ناگهان ابومحمد علیه السلام را

ص: ۲۱

۱- ۱۸. اعلام الوری، صفحه ی ۳۵۴.

۲- ۱۹. مهج الدعوات، صفحه ی ۳۴۳.

مشاهده نمودم که آمده و بر در حجره ایستاده و می فرماید: آی شما! از خدا بترسید. صبح که شد آن حضرت امر کرد خادم را بفروشنند و مرا از منزل بیرون کنند. (۱). نمونه ی دیگری از روایات که نشان دهنده ی نفوذ وجود چنین اشخاص پست و فرومایه ای در بین ملازمان بیت حضرت و خدام و اهل منزل اوست، مربوط به زمان غسل و دفن امام علی النقی علیه السلام می باشد: ابوهاشم جعفری نقل کرده است زمانی که حضرت ابوالحسن امام هادی علیه السلام دعوت حق را اجابت کرد، فرزندش حضرت ابومحمد علیه السلام به کار

سل دادن و سایر امور در تجهیز او مشغول گشت. در همین حال بعضی از خادمان منزل به سرعت، هر چه را که می توانستند از جامه ها و درهما و سایر اشیاء بر جای مانده از آن بزرگوار، برداشته و پنهان نمودند. حضرت ابومحمد علیه السلام پس از فراغت از تجهیز پدر، به محل استراحت خود بازگشت و نشست. سپس آن خادمان را فراخواند و فرمود: اگر آنچه را از شما می طلبم تصدیق کرده و انجام دادید از عقوبت من در امانید. و اگر بر انکار آن اصرار ورزیدید، خود هر چیزی را که هر کدام از شما برداشته است نشان می دهم و شما را بر آنچه کرده اید و از جانب من استحقاق آن را دارید عقوبت می نمایم. سپس رو به یکی از آنان نمود و او را به اسم صدا کرد و فرمود:

ص: ۲۲

فلائی تو فلائ چیز را برداشته ای. و سپس رو به دیگری کرد و فرمود: و تو ای فلائی، فلائ چیز را برداشته ای. و همینطور همگی را مورد خطاب قرار داد. و آنها تصدیق کردند و به ناچار آنچه را که برده بودند بازگرداندند. (۱). ه- وادار کردن به کارهایی تحقیرآمیز در جهت کاستن از اهمیت و ابهت و هیبت امام علیه السلام: نمونه ی روشنی که به خوبی نشان دهنده ی روحیه ی استکباری ملوک بنی عباس و کارگزاران آنان در برابر امام عسکری علیه السلام می تواند باشد؛ جریانی است که احمد بن حارث قزوینی آن را نقل کرده است. او می گوید: من همراه با پدرم در سامراء زندگی می کردم و او تیمار کننده ی چهارپایان در نزد امام ابومحمد علیه السلام بود. زمانی در نزد مستعین خلیفه ی وقت قاطری بود که از حیث بزرگی و خوبی مانند نداشت، لکن سرکشی آغاز کرده و کسی را توانایی بار کردن و یا لجام زدن بر آن حیوان نبود تا جائیکه همه ی مهار کنندگان سامراء را آوردند، اما هیچیک نتوانست برای رام کردن و سوار شدن بر آن چاره ای بیابد. بعضی از ندیمان خلیفه گفتند: چرا در پی حسن ابن الرضا نمی فرستی تا بیاید، یا رامش کند و بر آن بنشیند و یا ضربه ای بخورد و کشته شود؟ مستعین از این پیشنهاد خوشش آمد و به دنبال ابومحمد علیه السلام فرستاد و پدرم نیز با او رفت. وقتی که ابومحمد علیه السلام وارد منزل گشت

ص: ۲۳

نگاهی به قاطر که در سرای آن ایستاده بود نمود و دستش را بر کتف آن نهاد. قاطر چموش، بدون هیچ حرکتی، آرام و رام ماند و تمام بدنش عرق کرد. سپس بسوی مستعین رفت و او به حضرت خوشامد گفت و دستور داد: این قاطر را لجام بز. حضرت رو به پدرم کرد و فرمود: او را لجام بز. مستعین مخالفت کرد و خطاب به آنحضرت گفت: تو ای ابومحمد، تو آن را لجام بز! حضرت برخاست و عبای خویش را برداشت و قاطر را لجام زد و دوباره برگشت و نشست. مستعین دیگر باره گفت: ای ابومحمد زین بر آن بگذار. حضرت به پدرم فرمود: زین بر آن بگذار. مستعین مخالفت کرد و گفت: تو ای ابومحمد، تو زین بر پشت آن بگذار! امام علیه السلام دوباره برخاست و زین را برداشته و بر پشت قاطر نهاد و بازگشت. هنوز امام علیه السلام ننشسته بود که مستعین آمرانه گفت: سوار آن می شوی؟ حضرت پذیرفت و بدون آنکه قاطر کمترین مقاومتی کند بر پشت آن سوار گشت و آن را در صحن منزل دوانید، و سپس به نیکوترین روش سوارکاری آن را به رفتن واداشت، و قاطر به بهترین وجهی راه رفت. سپس پیاده شد و بازگشت. مستعین - با لحنی استهزاء آمیز -

گفت: امیرالمؤمنین تو را به این سواری واداشت. (۱). علامه مجلسی با تأکید بر اینکه این واقعه ظاهراً باید در زمان امامت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام اتفاق افتاده باشد نام خلیفه ی عباسی را اشتباه می شمارد و معتز را صحیح می داند. (۲). آنچه مسلم است روش اهانت آمیز خلیفه ی عباسی در وادار کردن حضرت به کارهایی است که خود آن بزرگوار آنها را به مسئول مباشر آن، ارجاع می دادند. (و) اقدام به قتل: گروهی از راویان معاصر حضرت عسکری علیه السلام نقل کرده اند که در ایام معتمد عباسی آن بزرگوار را به شخصی که به عنوان نحیر و استاد، مشهور بود تحویل دادند و او در سختگیری و آزار امام علیه السلام اصرار می ورزید. همسر نحیر به او گفت: از خدا بترس. تو نمی دانی چه کسی در منزل توست؟! و سپس مواردی از عبادت و طاعت و درستکاری مولا را برایش نقل کرد و گفت: من نسبت به آنچه با او می کنی بر تو می ترسم. - او که از شنیدن مناقب و فضایل امام به خشم آمده بود فریاد زد. - به خدا سوگند او را بین درندگان وحشی می اندازم، و همان زمان پیش معتمد رفت و از او برای تصمیمی که گرفته بود اجازه خواست و او

ص: ۲۵

۱- ۲۲. مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه ی ۴۳۸ - ارشاد مفید، صفحه ی ۳۲۱.

۲- ۲۳. پاورقی بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه ی ۲۶۶، به نقل از مرآة العقول.

هم اجازه داد. نحریر بازگشت و حضرت را به جایگاهی که شیران درنده نگهداری می شدند برد و پیش آنان انداخت. و هیچکس شک نداشت که شیران در اولین لحظات، او را دریده و خواهند خورد. روایت شده است که یحیی بن قتیبه بعد از سه روز به همراه استاد نحریر به آن محل آمدند و به آن جایگاه نگاه کردند، پس او را در حالی یافتند که نماز می خواند و شیران در اطراف او حلقه زده بودند. استاد با غضب به جایگاه وارد گشت و شیران او را پاره پاره کرده و خوردند. یحیی با شگفتی برگشت و به همراه خویشانش بر معتمد وارد شد. پس خود معتمد برخاست و بر امام عسکری علیه السلام وارد گشت و اظهار فروتنی کرد و از آن حضرت درخواست کرد که برایش دعا کنند. (۱). از آنچه در چندین روایت مذکور آمده علاوه بر بعد اعجاز و کرامت آشکاری که از ناحیه آنحضرت پدیدار می شد و چه بسا می توانست مایه ی عبرت و آگاهی کوردلان و مخالفان باشد بیش از هر چیز میزان مظلومیت آن بزرگوار در برابر برخوردهای معاندانه و کینه جوینان، قابل درک است و در نگاهی دیگر میزان محبوبیت مردمی و تأثیرات اجتماعی آن بزرگوار می تواند مورد دقت قرار گیرد که علیرغم آن همه فشار و مراقبت و تلاش در جدا نگهداشتن امام علیه السلام از مردم، باز هم دلها مشتاقانه بسوی او گرایش می یافتند و جایگاه مقدس رهبری او روز به روز از قدرت و صلابت بیشتری برخوردار

ص: ۲۶

می شد و در مقابل این همه اشتیاق و گرایش قلبی بود که عباسیان به آن همه ترفندهای خبیثانه دست می زدند، و از هیچ اقدام ناجوانمردانه ای خودداری نمی کردند. و همین است سر حرکت رسوای عباسیان در خراب کردن مزار سید و سالار شهیدان ابی عبدالله الحسین علیه السلام که در دوران پرنشیب و فراز زندگانی مولا- امام حسن عسکری علیه السلام، با بی شرمی تمام گروهی از یهود را به تخریب مراقد مطهره ی شهیدان کربلا واداشتند. (۱). آری اگر احساسات پاک مردم نسبت به این خاندان و آستان مطهرشان نمی بود و اگر اقبال روز افزون امت به معصومین علیهم السلام و رهبری آنان آشکار نمی شد، دلیلی برای این همه جسارت و گستاخی از ناحیه ی عباسیان و سایر همانندانشان در تاریخ باقی نمی ماند. چنانکه در تاریخ معاصر نیز اگر خوف استکبار و دست نشانگان و مزدورانشان از آیین حرکت آفرین ولایت نمی بود، و اگر از بیداری و آگاهی امت اسلامی نسبت به حقانیت و افضلیت تفکر شیعی نمی هراسیدند، و اگر قبول امامت و رهبری اهل بیت علیهم السلام توسط مظلومان و مستضعفان جهان را عاملی برای سقوط کاخهای ظلم و جور و استحمار خویش نمی دیدند؛ هرگز اینقدر با اندیشه ی ولایت و سلوک شیعی مبارزه نمی کردند و به خرابی آثار اهل بیت در بقیع و اطراف حرم رسول الله صلی الله علیه و آله، و بلکه در هر کجای دنیا، دست نمی زدند و نسبت به نشر احادیث امامان بزرگوار شیعه و پخش کتب علمای

ص: ۲۷

شیعه در دنیای اسلام و کشورهای به اصطلاح اسلامی، حساسیت نشان نمی دادند.

ایجاد تردید در امامت

فته آفرینان و دسیسه پردازان دستگاه حکومت عباسی در پی تضعیف پایه های امامت اهل بیت علیهم السلام و برای خدشه دار کردن ایمان و باور مردم تحت ستم و کاستن ارادت و محبت آنان به امامان معصوم علیهم السلام، از هیچ تلاشی فروگذار نمی کردند. در همین راستا تبلیغات وسیع و دامنه داری را برای ایجاد انحراف، در مسیر مشخص شده ی امامت آغاز کرده و می کوشیدند تا علیرغم وجود صدها بلکه هزاران روایت وارده از ناحیه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان پیشین سلام الله علیهم، در تصریح به امامت امام حسن عسکری علیه السلام پس از امام هادی علیه السلام، ایمان مردم را نسبت به امامت ایشان متزلزل کرده، در صفوف شیعه پراکندگی و چند دستگی ایجاد کنند. در بررسی تاریخ زندگانی امام هادی و امام عسکری علیهما السلام به شواهد متعددی در این باره بر می خوریم. - بطور مثال در روایتی که شخصی به نام «حلبی» راوی آن است می خوانیم: آن زمان که با عده ای از یاران در محله ی عسکر چشم انتظار خروج مولایمان ابومحمد علیه السلام بودیم، در کنار خویش جوانی نا آشنا دیدم. از او پرسیدم: از کجا می آیی؟

ص: ۲۸

گفت: از مدینه. گفتم: اینجا چه می کنی؟ گفت: مردم در مدینه در امر امامت ابی محمد علیه السلام اختلاف پیدا کرده اند. من آمده ام تا خودم او را ببینم و کلامی از او بشنوم و نشانه ای از او مشاهده کنم تا قلبم آرام گیرد. پرسیدم: از کدام طایفه ای؟ گفت: از نسل ابوذر غفاری و از فرزندان او هستیم. در همین هنگام ناگهان ابومحمد علیه السلام به همراه خادم خویش از منزل خارج شد و زمانی که به نزدیکی و در برابر ما قرار گرفت، به جوان که در کنارم ایستاده بود نگاهی کرد و فرمود: آیا تو غفاری هستی؟ گفت: آری. فرمود: مادرت حمدویه چه می کند؟ جواب داد: حالش نیکو است. آن حضرت رد شد و من از جوان پرسیدم: آیا قبلا او را دیده و با چهره اش آشنا بودی؟! گفت: نه. پرسیدم: آیا همین مقدار تو را کفایت می کند؟ و در اینکه تردید تو را نسبت به امامت او زائل سازد مفید خواهد بود؟ گفت: حتی کمتر از این نیز کفایت می کرد و مفید بود. (۱)

ص: ۲۹

- روایت دیگری در همین مورد به نقل از علی بن محمد بن الحسن در کتاب «دلایل حمیری» آمده است: جماعتی از شیعیان اهواز به سامراء آمده بودند و من همراه آنان بودم. از منزل بیرون آمدیم تا مگر بتوانیم ابومحمد علیه السلام را ببینیم. در آن روز خلیفه به همراه ابومحمد علیه السلام برای دیدار حاکم بصره می رفت و ما امام علیه السلام را به همراه او دیدیم و سپس بین دو دیوار سامراء نشستیم و چشم انتظار بازگشت او ماندیم. در بازگشت، زمانی که به مقابل ما رسید و نزدیک ما شد ایستاد و دستش را دراز کرد و کلاه و دستاری را که بر سر مبارکش بود برداشت و آن را در یک دست گرفت و دست دیگری را بر سر مبارک خود کشید و در چهره ی مردی که با ما بود تبسم فرمود. مرد بلافاصله گفت: گواهی می دهم که تو حجت خدا و برگزیده ی او هستی. گفتیم: ای مرد تو را چه می شود؟! گفت: من در امامت او تردید پیدا کرده بودم. پس با خویشانم گفتم: اگر بازگشت و کلاه و دستارش را از سر برداشت قائل به امامت او خواهیم شد. (۱). روایاتی از این قبیل بدون شک نشان دهنده ی وجود تبلیغات انحرافی خاصی است که در جای جای بلاد اسلامی از مدینه گرفته تا اهواز و شام، به انگیزه ی ایجاد خلل در اعتقاد مردم نسبت به امامت آن بزرگوار، صورت می گرفت. و گرنه چه لزومی داشت که صدها فرسنگ راه،

ص: ۳۰

در آن شرایط دشوار، توسط مردمانی از دیارهای دور، طی شود تا با دیداری و با دیدن کرامت و معجزه ای، شکها به یقین تبدیل شوند.

رقیب یا یاور؟

یکی از برادران امام حسن عسکری علیه السلام که نامش محمد و کنیه اش ابوجعفر بود، از چنان تقوی و ایمانی برخوردار بود و چنان دانش گسترده و اخلاق والایی داشت که همگان را به تحسین و اعجاب و احترام همه ی شیعیان را بر می انگیخت. سیاست بازان کینه ورز دربار عباسی، از این همه محبوبیت و موقعیت استثنایی ابوجعفر، به عنوان سلاحی علیه کیان ولایت و امامت، استفاده کرده و با استفاده از اینکه ابوجعفر فرزند بزرگتر امام هادی علیه السلام به شمار می آمد تبلیغاتی وسیع را بطور پنهانی، در بین شیعیان، مبنی بر امامت بی چون و چرای او، به عنوان یازدهمین امام آنان سازماندهی کردند. باشد تا تصریحات پیامبر صلی الله علیه و آله و بقیه ی اهل بیت علیهم السلام، تحت الشعاع قرار گیرد و امامت امام حسن عسکری علیه السلام خدشه دار گردد. بسیار بودند کسانی که واقعا امر بر آنان مشتبه گردیده و هر بار که ابوجعفر را می دیدند سخن از امامت او به میان می آوردند و حتی در حضور امام هادی علیه السلام به او اشاره می کردند و می گفتند: درست است که پس از شما صاحب و امام ما اوست؟ و امام هادی علیه السلام با نوعی نگرانی تصریح می فرمود: «نه، صاحب

و رهبر شما پس از من فرزندانم حسن است.» (۱). این امر تا آنجا قوت گرفته بود که شخصی مانند احمد بن عیسی علوی از فرزندان و نوادگان امام صادق علیه السلام روایت می کند که بر ابوالحسن امام هادی علیه السلام در منطقه ی «صریا» وارد شده و سلام کردم. در همین حال که من و سایر حاضران در خدمت امام علیه السلام بودیم. ابوجعفر و ابومحمد علیه السلام با هم وارد شدند. همگی برخاسته و بسوی ابوجعفر رفتیم تا بر او سلام کنیم و تحیت گوئیم. امام هادی علیه السلام فرمود: «این مولا و امام شما نیست، بر شما باد که به امام و صاحب امر خویش سلام کنید، و در همین حال به ابومحمد علیه السلام اشاره نمود.» (۲). شاید با توجه به چنین وضعیتی است که امام هادی علیه السلام در جواب یکی از اصحاب خود به نام «علی بن عمرو عطار» که گمان می کند ابوجعفر امام پس از اوست، احتیاط می فرماید و جواب را موقوف به وقتی دیگر می نماید. و وقتی ابوجعفر فوت می کند نامه ای برایش می فرستد و در آن می نگارد: «بعد از من فرزند بزرگتر من صاحب این امر است.» و پس از فوت ابوجعفر، فرزند بزرگتر آن حضرت، همان ابومحمد علیه السلام بود. (۳).

ص: ۳۲

۱- ۲۸. ارشاد مفید، صفحه ی ۳۱۵ - اعلام الوری، صفحه ی ۳۵۰ - کافی، جلد ۲، صفحه ی ۱۱۳.

۲- ۲۹. غیبت شیخ طوسی، صفحه ی ۱۳۰.

۳- ۳۰. اعلام الوری صفحه ی ۳۵۱ - مناقب آل ابی طالب جلد ۴ صفحه ی ۴۲۲ و ۴۲۳.

در اینجا بی مناسبت نیست که بررسی مختصری نسبت به پاره ای روایات داشته باشیم که در همین مورد نقل شده و اشاره به حصول «بداء» در امر امامت امام عسکری علیه السلام دارد. شخصی به نام «شاهویه» می گوید: من از امام هادی علیه السلام روایاتی درباره ی فرزندش ابوجعفر شنیده بودم و زمانی که ابوجعفر فوت کرد بسیار نگران شدم و متحیر و سرگردان ماندم و ندانستم چه کنم. نامه ای از امام هادی دریافت کردم که در آن آمده بود: «امام شما بعد از من فرزندم ابومحمد است و هر چه به آن نیازمندید در نزد اوست. خداوند هر چه را بخواهد مقدم دارد و هر چه را بخواهد به تأخیر می اندازد» و سپس استناد به آیه ی قرآن فرموده بود: «اگر آیه ای را نسخ کنیم بهتر از آن یا مثل آن را خواهیم آورد.» (۱). و نیز جماعتی از بنی هاشم نقل کرده اند که در روز فوت ابوجعفر، در منزل امام هادی علیه السلام حاضر گشتند در حالی که در صحن حیاط فرشی گسترده و امام علیه السلام بر آن نشسته و غیر از مردم عادی و دوستانش، حدود صد و پنجاه نفر از آل ابوطالب و قریش و بنی عباس، گرداگردش جمع شده بودند. اینان در این روایت آورده اند که: در همین لحظات حسن بن علی علیهماالسلام با گریبانی چاک زده و با حالتی زار وارد مجلس شده و از جانب راست پدر بسوی او رفت، در حالی

که ما او را نمی شناختیم. ساعتی گذشت تا ابوالحسن امام هادی علیه السلام برخاست و رو به او کرده فرمود: «فرزند عزیزم برای خدا شکری تازه بجا آور که خداوند امری تازه درباره ات پدید آورد.» پس حسن بن علی علیهما السلام گریست و «انا لله» گفت و خدا را شکر کرد. از دیگران درباره ی او پرسیدیم گفته شد: این فرزند او حسن است و در آنوقت او را بیست و چند ساله حدس زدیم. آنروز بود که او را شناختیم و دانستیم که امام هادی علیه السلام، به امامت او اشاره داشت و او را جانشین خود قرار داد. (۱). برخی افراد با دیدن این روایات و نظایر آن، توهم «بداء» و تغییری در اراده ی خداوند تعالی نسبت به جانشینی امام هادی علیه السلام برای شان حاصل می شود. غافل از آنکه حکم و اراده ی الهی در امر امامت هیچ تغییری نمی پذیرد و تصریحات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام، هرگز در مورد هیچ امامی قابل تردید نیست. با توجه به چنین اصلی است که نحوه ی برخورد راویان این گونه روایات را، باید ناشی از جو نا متعادل تبلیغاتی در دوران حکام بنی عباس دانست که از هیچ فتنه انگیزی سرباز نمی زدند. و نحوه ی برخورد امام علیه السلام را باید برخوردی حکیمانه بشمار آورد که با هر کس بر حسب ظرفیت او، و مناسب با کیفیت تفکر او سخن می گفتند، تا از گمراهی او جلوگیری شود.

ص: ۳۴

صفحه ۳۵] و کلام ایشان مبنی بر لزوم شکر تاز، برای ایجاد امری تازه، از ناحیه ی خداوند را، باید به خاطر رفع مشکل عقیدتی و اجتماعی شیعه توسط خداوند دانست که با رساندن مرگ ابوجعفر مشکل بسیاری از مردم را که گمان می کردند تنها فرزند بزرگتر امام پیشین است که می تواند جانشین او گردد، از بین برده و انحصار امامت در حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را از همه ی جهات روشن و بدون مانع ساخت.

ناشناسی ماندن

زندگانی امام هادی و امام عسکری علیهما السلام در محاصره ی دشمنان در محله ی عسکر که پایگاه نظامیان حکومت بود، باعث گشت که اکثریت شیعیان، با فضایل و کرامات امام حسن عسکری علیه السلام آشنایی پیدا نکرده حتی - آن طور که در روایت پیشین گذشت - شخص او را نیز شناسند. این امر که به تنهایی می توانست مشکلات فراوانی را در امر وصایت و جانشینی ایشان به عنوان یازدهمین امام شیعیان ایجاد کند، مورد استفاده ی دشمنان قرار گرفته و آنان با استفاده از موقعیت ابوجعفر و جعل احادیث متعدد درباره ی اهمیت فضائل و تردید ناپذیری امامت او، شأن حضرت امام عسکری علیه السلام را مورد تردید قرار داده و حتی کوشیدند اصل وجود او، و شایستگی خدادادی وی را برای احراز مقام امامت شیعیان، مورد انکار قرار دهند. اینست که خود امام حسن عسکری علیه السلام در یکی از نامه های خویش، با لحنی شکایت آمیز، خطاب به شیعیان می فرماید:

«هیچیک از پدرانم به مانند این همه گرفتاری که من در اثر شک و تردید این گروه پیدا کردم، گرفتار نشدند. پس اگر امامت، امری بود که فقط تا زمانی خاص باید به آن پایبند بوده و اعتقاد می داشتید و در پی آن منقطع می شد، جای تردید داشت. اما اگر امری است که تا امور الهی در جریان است، پیوسته ماندنی است؛ دیگر شک و تردید چه معنی دارد؟!» (۱). از همین باب است که در کتب احادیث، علاوه بر آنچه از بیان پیامبر صلی الله علیه و آله در امر امامت آن بزرگوار وارد شده، احادیث صریحه ای از امام جواد علیه السلام و روایات فراوانی از امام هادی علیه السلام، امر امامت او را مورد تأکید قرار داده اند. امام جواد علیه السلام فرمود: «امام بعد از من فرزندم علی است. فرمان او فرمان من، گفتار او گفتار من، و فرمانبری از او فرمانبری از من است. و امامت پس از او بر عهده ی فرزندش حسن است.» (۲). و امام هادی علیه السلام بارها و به اشکال مختلف فرمود: «امام بعد از من حسن است و بعد از حسن، فرزندش حضرت قائم امام خواهد بود.» (۳). و حتی برای رفع شبهه های ایجاد شده توسط دشمنان آگاه یا دوستان ناآگاه، گاهی علاوه بر تصریح به امامت، بر فضایل

ص: ۳۶

۱- ۳۳. تحف العقول، صفحه ی ۵۱۷.

۲- ۳۴. کمال الدین، جلد ۲، صفحه ی ۵۰.

۳- ۳۵. مصدر پیشین، صفحه ی ۵۵.

و شایستگی های او نیز تأکید می فرمود: «فرزندم ابومحمد پاک نهادترین و قوی ترین فرد خاندان محمد صلی الله علیه و آله از جهت برهان و حجت الهی است. او فرزند بزرگتر من و جانشین من می باشد و ریسمانهای امامت و احکام آن به دست او می رسد. پس هر چه را که از من می پرسیدند از او پرسید، و هر آنچه به آن نیازمندید در نزد اوست.» (۱). از دیگر سو، خود امام عسکری علیه السلام نیز به خاطر ادای تکلیف الهی و شناساندن خویش به عنوان امام و مقتدای مسلمین و رفع تردیدهای مردم، معجزات فراوان انجام داده، کرامتهای بسیار از خود نشان داده و از اسرار زندگی و مکنونات دل بسیاری از شیعیان خبر داده اند که مشروح آنها در کتب مربوطه آورده شده و ما نیز به انگیزه ی بهره گیری از ابعاد مختلف این معجزات و کرامتها در مباحث آینده به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.

برخی ویژگی های امام

عبادت و اطاعت پروردگار

آنانکه لذت مناجات با خدا را چشیده و جانشان از محبت خدا لبریز است، حتی لحظه ای را بی نام و یاد خدا نمی گذرانند و زندگی را جز در راه بندگی و فرمانبری خدا بر نمی تابند. امام عسکری علیه السلام نمونه اعلای محبت و انس با خدا بود.

ص: ۳۷

محمد شاکری روایت کرده است: «مولا و استادام امام حسن عسکری علیه السلام در محراب عبادت می نشست و به سجده می رفت و آنچنان سجده و ذکرش را طولانی می کرد که من می خوابیدم و بیدار می شدم و از شدت خستگی دوباره به خواب می رفتم، در حالی که او هنوز در سجده بود.» (۱). محمد بن اسماعیل نقل کرده است: «زمانی که ابومحمد عسکری علیه السلام در زندان بود. گروهی از بنی عباس و جمعی از منحرفین بر صالح بن وصیف که زندانبان بود، وارد گشته و گفتند: بر او سختگیری کن و به او مجال آرامش مده! صالح جواب داد: با او چه کنم؟ و حال آنکه دو تن از شقی ترین و بدترین کسان را یافته بودم و برای شکنجه و آزار او گماشتم، اما چندی نگذشت که آنان هم رو به عبادت و نماز آورده و کارشان دشوار گشت. سپس فرمان داد تا آن دو گماشته را حاضر کردند و از آنان پرسید: وای بر شما، درباره ی این مرد چه کردید و چه نظری دارید؟ گفتند: چه بگوییم درباره ی مردی که روزهایش را روزه می گیرد و تمامی شبهایش را به نماز و عبادت می گذراند؟ و جز به عبادت خدا سخنی نمی گوید و به کاری مشغول نمی شود، وقتی که به ما نگاه می کند بندبند وجودمان به لرزه درمی آید، چنانکه اختیار خویش را از دست می دهیم.» (۲).

ص: ۳۸

۱- ۳۷. غیبت شیخ طوسی، صفحه ی ۱۳۹ و ۱۴۰.

۲- ۳۸. اعلام الوری، صفحه ی ۳۶۰ - کافی، جلد ۲، صفحه ی ۴۴۶.

بدون شک علم هر امام معصوم که از سرچشمه ی وحی الهی نشأت می گیرد و باب علم الهی به شمار می رود، از چنان عظمت و وسعتی برخوردار است که قابل توصیف نمی باشد. تجلی چنین علمی در وجود شریف امام عسکری علیه السلام از لابلای فرمایشات ایشان و روایاتی که حاکی از آگاهی های غیبی آن بزرگوار است به خوبی آشکار است. با این همه اعتراف بزرگترین طیب و دانشمند ملازم دربار عباسیان که فردی مسیحی به نام «بختیشوع» است، می تواند گواهی بر ثبوت این اعلییت و افضلیت امام علیه السلام، حتی در نزد مخالفین ایشان باشد. او خطاب به شاگرد خود «بطریق» می گوید: «به سوی ابن الرضا ابومحمد عسکری برو، و بدان که او در زمان ما دانشمندترین انسان در زیر این آسمان است و بر حذر باش که در آنچه به تو دستور می دهد اعتراضی بر او نداشته باشی.» (۱). همین علم و حکمت سرشار امام علیه السلام بود که می توانست یکی از دلایل عمده ی خوف خلفای جور عباسی از او باشد، چرا که اگر راه بهره گیری مردم از دریای بی انتهای علوم اهل بیت علیهم السلام باز می ماند و پرده های جهل عمومی کنار می رفت، دیگر کسی در برابر بی مایگان شهوت پرست دربار، سر فرود نمی آورد و یوغ ستم جباران دور

ص: ۳۹

از معرفت و انسانیت را، بر شانه نمی کشید. بلکه همگان در سایه ی معارف الهی اهل بیت علیهم السلام، چراغ هدایت قرآنی را فرا راه خود قرار داده، با مددگیری از سنت شریف پیامبر صلی الله علیه و آله، پا بر لاشه ی قدرتمندان دنیا پرست نهاده، تا قله های شرف و سعادت دنیا و آخرت پیش می رفتند. دانش و معارف امام عسکری علیه السلام همچون دیگر امامان معصوم شیعه علیهم السلام نه فقط در رشته ی شریعت و احکام دینی، بلکه در همه ی زمینه ها جلوه ای اعجاز آمیز داشت؛ بدان سبب که این معارف و آگاهی ها نه بر اساس تحصیل و اکتساب، بلکه براساس افاضات غیبی و اشراقات الهی بدست می آمد و محدود به حد خاصی نبود. ابو حمزه نصیر خادم گوید: بارها و بارها شنیدم که حضرت ابو محمد عسکری علیه السلام با غلامان غیر عرب خود و دیگر کسانی که برخوردی با حضرت داشتند، با زبان خود آنها سخن می گفت و در بین آنان رومی و ترک و ایرانی و غیره وجود داشت. من از این امر شگفت زده می شدم و با خود می گفتم: او در مدینه به دنیا آمده است و تا زمان فوت پدرش حضرت ابوالحسن امام هادی علیه السلام، نه بر کسی در این مورد ظاهر شده و نه کسی او را دیده است. پس این همه زبانهای مختلف را چگونه و از کجا می دانند؟! یکبار ایشان رو به من کرد و فرمود: «همانا خداوند حجت خویش را از بین سایر آفریدگانش ممتاز و مشخص قرار داد و به او معرفت هر چیزی را عنایت فرمود. پس او زبانها و نسب مردمان و حوادث روزگار را می شناسد. و اگر جز این بود بین حجت الهی و کسانی که

زهد و بی رغبتی به دنیا

هر اندازه معرفت خداوند در دل فزونی گیرد، شوق لقای او در جان شدیدتر گردد. و هر مقدار شوق لقای آن محبوب حقیقی در وجود انسان شدت یابد، بی رغبتی به دنیا و لذات زودگذر آن در زندگانی او جلوه ی بیشتری پیدا می کند. ممکن نیست انسان دل در گرو محبت خدای باقی نهاده و نعیم جاودانی آخرت را یقین داشته باشد، با این همه اسیر لذات فانی دنیا باشد و چرب و شیرین زودگذر آن در زندگانی او جلوه ی بیشتری پیدا می کند. امام حسن عسکری علیه السلام کسی بود که سجده های طولانی شب را به سحر پیوند می داد و مناجات های عارفانه اش هر دلمرده ی دنیازده ای را حیاتی آسمانی می بخشید. او که چون جد بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه السلام دنیا را سه طلاقه کرده و از نعیم دنیا جز به آن اندازه که زاد و توشه ی آخرت باشد چشمداشتی نداشت، چگونه می توانست متهم به بهره گیری از لذایذ دنیا و فراموشی یاد خدا گردد؟! کامل بن ابراهیم مدنی که برای پاسخی بر شبهه ای کلامی، از سوی گروهی به نزد امام حسن عسکری علیه السلام روانه شده بود می گوید: زمانی که بر مولایم ابومحمد علیه السلام وارد شدم، جامه ای سپید و نرم و قیمتی بر

ص: ۴۱

تن او دیدم. با خود گفتم: ولی خدا و حجت او چنین لباس نرمی می پوشد و در عین حال ما را به همیاری و همدلی با برادران دینی می خواند و از پوشیدن چنین جامه ای باز می دارد؟ حضرت بی آنکه من کلامی ابراز کنم، تبسمی نموده و در حالیکه دو آستین خود را بالا می زد، جامه ی موین سیاه و خشنی را که در زیر آن لباس و بر روی پوست خود پوشیده بود نشان داد و فرمود: «ای کامل، این برای خداست و آن برای شما.» (۱).

حلم و بردباری

اوج قدرت روحی انسان آنجا متجلی می شود که وقتی در برابر خطای دیگران و بی حرمتی های وارده بر او غضبناک می گردد، با یاد خدا بر رفتار و گفتار خویش مسلط باشد و از دایره ی حقیقت و مصلحت پا را فراتر نگذارد. بلکه در چنین حالی با آنان که به بدرفتاری با او اقدام کرده و آزارش داده اند به عطف و لطف رفتار نماید و در ارشادشان بکوشد. بردباری و حلم شکوهمند امام عسکری علیه السلام را، می توان در طی آن همه سال محاصره و حبس و شکنجه بخوبی درک کرد. و با دقت در قضایایی همچون: مهار کردن و زین نهادن بر اسب به دستور خلیفه، و ربوده شدن وسایل و البسه ی پدر بزرگوارش توسط غلامان - که پیشتر ذکر شد - اوج بردباری و کرامت نفس آن بزرگوار را دریافت. با این

ص: ۴۲

همه، جریانی که «یحیی بن قتیبه ی اشعری» روایت کننده ی آنست، در این مورد، موجب شگفتی است. او می گوید: زمانی که امام علیه السلام به پیشنهاد نحریر زندانبان و با موافقت «معمد» به جایگاه شیران درنده سپرده شد؛ شیران در اطرافش حلقه زدند و او در بین آنان به نماز ایستاد. معمد از جریان امر مطلع گردید و بر امام حسن عسکری وارد شده اظهار ندامت کرد. با تضرع و زاری از او درخواست کرد که برای او دعا نماید تا بیست سال بر خلافت باقی بماند. کرم و بزرگواری و نهایت حلم و بخشندگی امام چنان بود که دست به دعا برداشت و گفت: «خدا عمرت را طولانی گرداند.» (۱) نفرمود خدا خلافتت را طولانی کند که اعانت بر ظلم باشد؛ بلکه خیرخواهانه دعا کرد تا عمرش طولانی شود، چه بسا به خود آید و توبه کند و راه صلاح و رستگاری پیش گیرد!

کرم و بخشندگی

یکی از راویان، معروف به «ابن کردی» از شخصی به نام محمد بن علی بن ابراهیم نقل کرده است که گفت: معیشت بر ما سخت گشت،

ص: ۴۳

۱- ۴۲. مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه ی ۴۳۰. قابل ذکر است که جریان انداخته شدن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در جایگاه شیران که حتی در بعضی از زیارات مخصوصه ی آن بزرگوار مورد اشاره قرار گرفته است در کتابهای بسیاری نقل شده ولی در اکثر آنها از جمله کافی، جلد ۲، صفحه ی ۴۴۸، بطور خلاصه ذکر شده و به مسأله ی دعای حضرت عسکری علیه السلام، برای معمد اشاره ای ندارد.

پدرم گفت: برخیز تا با هم به نزد ابومحمد علیه السلام برویم، که او به جوانمردی و بخشندگی موصوف و معروف است. پرسیدم: او را می شناسی؟ گفت او را هرگز ندیده ام و نمی شناسم. پس به قصد دیدار او راه افتادیم. در بین راه پدرم گفت: چقدر محتاجیم به اینکه بفرماید پانصد درهم به ما پرداخت شود: دویست درهم برای مخارج لباس، و دویست درهم برای خرید آرد، و صد درهم برای بقیه ی مخارج. من هم پیش خود گفتم: ای کاش سیصد درهم نیز به من بپردازد؛ با صد درهم آن الاغی می خرم، صد درهم را برای مخارجم و صد درهم دیگر را برای خرید لباس صرف می کنم و به سمت بلاد جبل - همدان و قزوین - مسافرت خواهم کرد. وقتی که به در خانه ی او رسیدیم، غلامش بیرون آمد و گفت: علی بن ابراهیم و پسرش محمد داخل شوند. چون بر مولا ابومحمد علیه السلام وارد شدیم و سلام کردیم به پدرم فرمود: ای علی! چه چیز باعث شد دیدار ما را تا این وقت به تأخیر اندازی؟ جواب داد: مولای من، از اینکه شما را با این اوضاع و احوالی که دارم دیدار کنم، خجالت می کشیدم. وقتی از نزدش بیرون آمدیم، غلامش نزد ما آمد و کیسه ای را به پدرم داد و گفت: این پانصد درهم است، دویست درهم برای لباس، دویست درهم برای آرد و صد درهم برای مخارج. و کیسه ای دیگر به من داد و گفت: این سیصد درهم است، صد درهم را پول خرید الاغی

صفحه ۴۵] قرار ده و صد درهم را برای لباس و صد درهم دیگر را هم برای مخارج دیگر مصرف کن؛ اما بسوی بلاد جبل مرو و به «سورا» برو. ابن کردی می افزاید که محمد به «سورا» رفت و در آنجا با زنی ازدواج کرد و شغلی یافت که امروز چهار دینار درآمد دارد. (۱).

دلسوزی و مراقبت نسبت به شیعیان

امام حسن عسکری علیه السلام همچون دیگر امامان و برگزیدگان الهی که همگی مظهر رحمت و لطف بی منتهای خداوند بشمار می آیند، با قلبی آکنده از مهر و دلی سرشار از محبت، مراقب حال شیعیان خود بوده و در سختی ها و بروز شبهات، با دادن تذکرات و نوشتن نامه های هشداربخش و بیدار کننده، از انحراف آنان جلوگیری می فرمودند. - در همین باره شخصی به نام محمد بن ربیع شیبانی نقل کرد که من در اهواز با یکی از زرتشتیان مباحثه و مناظره ای داشتم و سپس به سامراء آمدم، در حالی که برخی گفتارها و شبهات آن مرد زرتشتی در دلم رخنه کرده و نسبت به توحید الهی تردید برایم ایجاد کرده بود. روزی بر در خانه ی احمد بن خضیب نشسته بودم که حضرت ابومحمد علیه السلام از دار عامه - منزلی که محل مراجعه ی عموم مردم بود - خارج گشته رو به من آورده و با انگشت سبابه ی خود اشاره فرمود: «أحد أحد فوحده» - خدا یگانه است، خدا یگانه است پس او را یگانه بدان -

ص: ۴۵

و من با شنیدن این سخن بیهوش گشته و افتادم. (۱). - خود آن بزرگوار در نامه ای که به اسحاق بن اسماعیل نیشابوری نگاشته است می فرماید: «من به خاطر رقت قلبی که نسبت به شما دارم، و به سبب اینکه دوست دارم همگی در دنیا و آخرت به آرزوهایتان دست یابید و در هر دو سرا با ما باشید، می خواهم که خداوند جل و علا مرا فراخواند.» (۲). - و در جای دیگر از همین نامه خطاب به شیعیان می نویسد: «در آنچه به نفع شما یا به زیان شما بود بین ما و شما سخن به درازا کشید، و اگر نبود که از جانب خدا باید نعمت دین بر شما تمام می گشت، هرگز بعد از شهادت پدرم علیه السلام هیچ نوشته ای بسوی تان نمی فرستادم و هیچ کلامی از من نمی شنیدید. شما از سرانجام کار خویش در غفلت و بی خبری هستید.» (۳). - در همین راستاست که حضرت علیه السلام در جواب یکی از دوستان خود که درباره ی اختلاف موالی در امامت او برایش نامه نوشته است می نگارد: «هیچکس بیشتر از آنچه سید رسولان و پیغمبر خاتم حضرت محمد صلی الله علیه و آله، آیه و نشانه و دلیل بر نبوت خود اقامه کرد نمی تواند اقامه

ص: ۴۶

۱- ۴۴. کافی، جلد ۲، صفحه ی ۴۴۵، حدیث ۲۰.

۲- ۴۵. رجال کشی، صفحه ی ۴۸۳.

۳- ۴۶. مصدر پیشین.

کند، با این همه او را ساحر و کاهن و دروغگو نامیدند... پس آنکس را که در گمراهی به چپ و راست می رود واگذار که چوپان هرگاه اراده کند می تواند گله اش را با کمترین سعی جمع کند. اما آنچه درباره ی اختلاف موالی نوشته ای، اگر درباره ی وصیت امام پیشین و بزرگتر بودن امام بعدی در بین فرزندان اوست که هیچ تردیدی جا ندارد - چون هم وصیت صورت گرفته و هم بعد از فوت ابوجعفر، فرزند بزرگتر بودن منحصر در اوست -» (۱).

گواهی دشمنان بر فضیلت امام

فضائل و مناقب امام حسن عسکری علیه السلام به قدری زیاد و با عظمت بود که در آن شرایط سخت و استثنایی که به نوعی نهانزیستی شباهت پیدا کرده بود، باز هم در بین دوست و دشمن بروز و ظهور داشت، و هر کس با نام ابومحمد حسن بن علی - ابن الرضا - علیهم السلام آشنایی پیدا می کرد دنیایی از محاسن، نیکویی ها و مکارم اخلاقی را با آن همراه می یافت. یکی از کارگزاران حکومت عباسی در آن دوران احمد بن عبیدالله ابن خاقان بود که پدرش عبیدالله وزارت دربار را داشت و خودش بعدها مسئولیت جمع آوری خراج و مالیات بندی بر اراضی، در نواحی قم را پیدا کرد و بنا به نقل تاریخ نگاران از معاندترین و سرسخت ترین دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود.

ص: ۴۷

سالها پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام، در جلسه ای که تعدادی از راویان نیز در آن حضور داشتند؛ ذکری از آل ابوطالب مقیم در سامراء و کیفیت سلوک و میزان نیکوکاری و ارزش آنان در نزد خلفا به میان آمد. احمد بن عییدالله گفت: در سامراء، نه دیدم و نه شناختم مردی از علویان را که همانند و همپایه ی حسن بن علی بن محمد بن الرضا باشد. و نشنیدم که هیچکس در میزان هدایت و آرامش و پاکدامنی و بزرگزادگی و کرامت، همچون او باشد، نه تنها نزد خاندان خودش، بلکه نزد سلطان و همه ی هاشمیان و فرماندهان و وزیران و کاتبان و مردم عادی، چنانکه او را بر سالمندان و صاحب منصبان خود نیز مقدم دارند. و شگفت است که وقتی همین وزیر زاده، از رفتار پدرش با امام حسن علیه السلام ناراحت و نگران شده و به او اعتراض می کند که ای پدر این که بود که دیروز اینقدر اکرام و احترامش کردی و به بزرگی ستودی، او را بر مصلاهی خویش نشانیدی و جان خود و پدر و مادرت را قربان او خواندی؟! گوید: فرزندم! او، «ابن الرضا» امام رافضیان بود. سپس درنگی می کند و می گوید: ای فرزند اگر خلافت از خاندان بنی عباس گرفته شود، هیچکس جز او سزاوار آن نیست. زیرا او به خاطر فضیلتش و عفاف و هدایت و حفظ نفس و زهد و عبادت و اخلاق نیکو و درستکاریش، تنها کسی است که شایستگی خلافت را دارد. وزیر زاده احمد بن عییدالله گوید: با شنیدن این سخنان نگرانی و اندیشه و غضبم بر پدرم زیادتیر شد.

و حتی مشایخ و بزرگان قومش مقدم می شمردند. و همه می گفتند: او امام رافضیان است. پس ارزش او را بزرگ یافتیم؛ چون هیچ دوست و دشمنی را ندیدم مگر اینکه از او به نیکویی یاد می کرد و او را ستایش می نمود. (۱). به راستی چه نگون بختی و شقاوتی از این بالا-تر که جامعه ای با وجود چنین امامی که مظهر همه ی خوبیها، خلاصه ی همه ی فضیلتها و وارث همه ی انبیاء و اولیاء و صالحان است، و آفتاب جلال و عظمتش حتی خانه ی سیاه دلهای طاغوت زده را نور می بخشد، به امیر و حاکمی که خود مأمور شیطان و محکوم هواهای پست نفسانی است رو کند و خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله را که معیار همه کرامتها و ارزشهاست به تبهکار ستم پیشه ای ببخشد که همه ی شرافت ها را در پای جامی شراب و کنیزی مست قربانی می کند! و همه ی فضیلتهای انسانی و کرامت های اخلاقی را در زیر پایه های کاخ شهوت و غرور و دنیاپرستی خود دفن می نماید! دریغ و درد که امام نور تنها می ماند و چراغ هدایت

به گوشه ی زندانها و سیاه چالها انتقال می یابد!

ص: ۴۹

در اینجا ذکری از یکی از معجزات امام حسن عسکری علیه السلام، خالی از لطف نیست. آن حضرت کرامتها و معجزات فراوانی داشته است که ذکر همه ی آنها مجال گسترده تر می طلبد. (۱). اما برخی از این معجزات علاوه بر اینکه دلیلی بر امامت و نشانه ای بر عظمت و جلالت آن حضرت است، نوعی بیدارباش و آگاهی بخشی را نیز به همراه دارد و از این جهت نیز در خور تأمل و دقت است. یکی از این کرامات و معجزات، در قحطسالی سامراء صورت می گیرد که علی بن حسن بن سابور آن را چنین نقل می کند: در زمان امام حسن عسکری علیه السلام، در سامراء قحطی و خشکسالی به مردم رو آورد، همه ی اهل مملکت برای طلب باران بیرون رفتند و سه روز پیایی نماز باران گزاردند و دعا کردند، اما باران نیامد. روز چهارم، «جائلیق» همراه با مسیحیان و کشیشان رو به صحرا نهاد. در بین آنان راهبی بود. همینکه دست به دعا برآورد؛ آسمان از ابر پوشیده شد و بارانی سرشار و پیایی باریدن گرفت. پس بسیاری از مردم شك کردند و با شگفتی به آیین مسیحیت گرویدند. خلیفه که از این امر باخبر گردید، در پی حسن بن علی علیهماالسلام فرستاد که در زندان بسر می برد. پس او را از زندانش خارج ساخته و به آن حضرت عرض کرد: امت جدت را

ص: ۵۰

دریاب که هلاک شدند. فرمود: من انشاءالله تعالی فردا به صحرا بیرون خواهم رفت و شک مردم را از بین خواهم برد. «جاثلیق» در سومین روز نیز همراه با کشیشان بیرون رفت و امام حسن علیه السلام نیز در میان تنی چند از اصحاب خود رو به صحرا نهاد و همین که راهب را دید که دستش را برای دعا بالا برده یکی از اصحابش را دستور داد که دست راست او را گرفته و آنچه را بین دو انگشت خود دارد بگیرد. امر امام علیه السلام را اطاعت کردند و از بین دو انگشت او استخوان کوچک سیاهی را خارج ساختند. پس حضرت امام حسن علیه السلام آن را به دست خود گرفته و به راهب فرمود: اکنون طلب باران کن. او طلب باران کرد، اما این بار بر عکس شد و آسمان که ابری بود صاف گشت، ابرها ناپدید شدند و خورشید روشن و داغ ظاهر گشت. خلیفه پرسید: این استخوان چیست ای ابو محمد؟! حضرت فرمود: این مرد به قبر یکی از پیامبران الهی گذر کرد و در آنجا این استخوان را یافت؛ و اینک اثر این استخوان است، چرا که استخوان پیامبری رو به آسمان ظاهر نمی گردد مگر اینکه از آسمان بارانهای تند و پیاپی می بارد. آنگاه امام علیه السلام دعا فرمود و خداوند به برکت دعای او قحطی را از میان برداشت. (۱).

ص: ۵۱

براستی اگر استخوان پیامبری - که از دنیا رفته - چنین خاصیتی داشته باشد که حتی در دست یک مسیحی ملحد، باران رحمت الهی را از آسمان نازل گرداند. وجود سرشار از رحمت و کرامت فرزند و جانشین و پاره ی تن برترین پیامبران چه اثر و خاصیتی خواهد داشت؟! چرا باید همه ی اهل یک مملکت به اصطلاح اسلامی سه روز نماز بخوانند و دعا کنند و قطره ای باران نیاید، ولی دعای یک راهب با استخوان کوچکی از پیامبری در گذشته، بارانی سیل وار به همراه داشته باشد؟ این چه طلسمی بوده که دل و جان پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله را به بند کشیده و چه رمزی در کار بوده که این همه غفلت و وانهادگی را نصیب مسلمانان معاصر ائمه علیهم السلام نموده است؟! چه می شد اگر چنین کرامتهایی، پرده ی سیاه تعصبات و غرض ورزیهای کور را، کنار می زد و حرکتی به مردم می داد، تا از آثار یک استخوان عبرت گیرند و جان پیامبرشان، و تجسم زنده ی قرآن و سنت او را دریابند و خلیفه ی واقعی او را که ولایتش ادامه ی ولایت اوست، واسطه ی همه ی فیوضات رحمانی و وسیله ی فوز و رستگاری خود در دنیا و آخرت قرار دهند؟! چه می شد اگر آن مقدار که یک مسیحی برای استخوان پوسیده ی پیامبری ارزش قائل بود، مسلمانان برای فرزند زنده ی پیامبرشان ارزش قائل می شدند؟!

اینک این ما و تکرار تاریخ، اینک این ما و فرزند همان امام علیه السلام. در بین ما هم کم نیستند که به تار موی پیامبر صلی الله علیه و آله که در موزه ی توپ کاپی ترکیه نگهداری می شود و یا به تصویری که با قدرت خیال از شمایل پیامبر صلی الله علیه و آله توسط یک مسیحی نقاشی شده است، بیشتر از فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله اهمیت می دهند. راستی ما چقدر امام عصر خویش را می شناسیم؟ تا چه اندازه با آرمانهایش آشنا هستیم؟ برای یاری او چه کرده ایم و چه می کنیم؟ دشمنانش چه کسانی هستند و برای دفع توطئه های آنان چه باید کرد؟ برای تنها نماندن امام خود در مقابل آنان تا چه اندازه حاضر به فداکاری هستیم؟ راستی انتظار چه معنایی دارد و آماده شدن برای شهادت در رکاب حضرت مهدی علیه السلام از ما چه می طلبد؟

مبارزه و ستم ستیزی امام

مبارزه با ظالمان و غاصبان خلافت، یکی از ابعاد تفکیک ناپذیر حیات ائمه معصومین علیهم السلام است؛ اگر چه مشکل مبارزه در هر دوران بر حسب شرایط مختلف و اقتضائات گوناگون تغییر می یافته است. اگر امام علیه السلام در برابر ستمگری ها و حق کشی های خلیفه های جور ساکت می ماند و تنها به ذکر و دعا و نماز خویش مشغول می گشت، دیگر این همه زندانی کردن و شکنجه دادن آنان چه دلیلی می توانست داشته باشد؟ اگر کسی امام علیه السلام و سیره ی او را بشناسد و او را به عنوان قرآن مجسم

و تجسم بخش همه ی ابعاد تعالیم اسلام قبول داشته باشد، بدون شك و یژگی مبارزه جویی امام علیه السلام را باور خواهد داشت، حتی اگر هیچ شاهد گویایی در این زمینه در کتب تاریخی نیابد. و چگونه می توان انتظار داشت که این بعد از حرکت امام علیه السلام در کتب تاریخ و روایت به تفصیل با ذکر شواهد انعکاس یافته باشد؟! در حالیکه در آن زمان اصل مبارزه بر اساس مخفی کاری و تقیه صورت می گرفته و پیچیدگی خاص آن اقتضاء می کرده که حتی بعضی از اصحاب و رابطهای حضرت هم از چگونگی آن مطلع نشوند. و از سویی دیگر وقتی می بینیم قلمهای بسیاری شکسته شده و قلمهای بسیاری به خدمت دربار درآمده و قلم بدستان طرفدار اهل بیت علیه السلام، تحت پیگرد قرار گرفته اند و زندانهای مختلف از وجود راویان احادیث آنان انباشته شده است، چگونه می توان توقع داشت که کیفیت مبارزه ی پیشوای محصورى چون امام حسن عسکری علیه السلام با جزئیات آن ثبت و ضبط شده باشد؟! با این همه نمونه های کوچکی در این زمینه که در بین روایات به ندرت یافت می شوند، می توانند به روشنی گویای این سیر مبارزه ی منفی در افعال و گفتار و نوشتارهای امام حسن عسکری علیه السلام باشند. - «عمر بن أبی مسلم» نقل کرده است که مردی از اهالی مصر به نام «سیف بن لیث» که یکی از وابستگان دربار به نام «شفیع خادم» زمین او را غصب کرده و او را از آن بیرون رانده بود، به سامراء آمد تا به خلیفه ی وقت شکایت کند. ما به او سفارش کردیم که نامه ای به ابومحمد - حضرت امام حسن عسکری علیه السلام - بنویسد و از او بخواهد که

در آسان شدن کارش به او کمک نماید. او نامه را نوشت و فرستاد. امام علیه السلام در جوابش نوشت: «نگران مباش. زمین تو به تو بازگردانده می شود. پس نزد سلطان مرو و پیش همان و کیلی برو که هم اکنون زمین تو در دست اوست و او را از حاکم برتر و سلطان واقعی، خدای یکتا و پروردگار عالمیان بترسان.» مرد مصری بازگشت و به دیدار وکیل رفت. وکیل که زمین را تحت تصرفش بود گفت: وقتی تو از شهر بیرون رفتی، شفیع نوشته ای به من داد که به موجب آن تو را فراخوانم و زمینت را به تو باز پس دهم. (۱). آری: «یریدون أن يتحاكموا الی الطاغوت و قد أمروا أن یکفروا به». - جریانی دیگر از همین باب که با جلوه ای از کرامت و کرم امام نیز آمیخته است، داستان جوانی است هاشمی که در مسجد زیید سامراء، با یکی از راویان احادیث امام عسکری علیه السلام به نام «ابوجعفر محمد بن عیسی زرچی» دیدار می کند و برایش نقل می کند که دو عمو داشت یکی ثروتمند و دیگری مستضعف و بی چیز، برادر فقیر روزی ششصد دینار از مال برادر ثروتمند را که برادر بزرگترش بود به سرقت می برد. برادر بزرگتر با خود می گوید: نزد حسن بن علی بن محمد ابن الرضا علیهم السلام می روم و از او می خواهم که با برادرم به طریقه ای سخن

ص: ۵۵

گوید که مالم را پس دهد. آن شب رفتن را به تأخیر می اندازد و وقت سحر تصمیمش عوض می شود و با خود می گوید: نزد «اسپاس ترک»، ملازم خلیفه، می روم و از برادرم به او شکایت می کنم. با این اندیشه سحرگهان بر «اسپاس ترک» وارد می شود و او را در آن ساعت مشغول بازی تخته نرد می بیند، پس در گوشه ای می نشیند و منتظر اتمام بازی آنان می شود که ناگهان فرستاده ای می آید و می گوید: من از نزد حسن بن علی علیهماالسلام آمده ام پس دعوت او را اجابت کن. او بر می خیزد و همراه غلام به دیدن حسن بن علی علیهماالسلام می رود. امام علیه السلام به او می فرماید: «تو را سر شب حاجتی به ما بود، اما هنگام سحر نظرت برگشت، برو همیان پولی که از تو گرفته شده بود باز پس داده شد. و از برادرت نزد این از خدا بی خبران، شکایت مکن؛ بلکه به او نیکی کن و از مالت به او ببخش. و اگر خود به او نمی بخشی پس او را بسوی ما بفرست تا مالی به او عطا کنیم.» - جوان هاشمی سپس افزود - عمویم وقتی از نزد امام علیه السلام بیرون آمد، غلام خود را دید که با خوشحالی آمده بود تا موجود بودن کیسه ی پول را به او خبر دهد. (۱).

ص: ۵۶

دوران حیات امام حسن عسکری علیه السلام که بیش از چهار پنجم آن، در زمان امامت پدر بزرگوارشان امام علی النقی علیه السلام سپری گشت، مقارن با حکومت چند تن از خلفای جور عباسی است که نگاهی گذرا به تاریخ حکومت آنان، در شناخت وضعیت عمومی دوران پرنشیب و فراز زندگانی یازدهمین امام معصوم علیه السلام بی تأثیر نبوده و می تواند ما را در درک بهتر وضعیت مخاطره انگیز و شرایط دشوار زندگی و امامت آن بزرگوار یاری دهد. الف) متوکل: دشمن سرسخت آل ابوطالب علیه السلام و نسبت به شیعیان بسیار سختگیر بوده است. کینه ی شدید و غضب خانمانسوز او، نسبت به کسانی که متهم به دوستی اهل بیت علیهم السلام بودند، در تاریخ شهرت دارد. آنان را از کار برکنار می کرد و مستمری بیت المال را از آنان قطع می نمود و مال و ناموسشان را به یغما می برد. دشمنان اهل بیت علیهم السلام و جاعلان اخبار و احادیث علیه آنان را، گرامی می داشت و مقامشان را می افزود. به نقل تاریخ نگاران، هیچکس چون او در تاریخ، اهتمام به امر خیرچینان و جمع آوری اخبار، نداشته است. گویند وقتی ناقلان اخبار برای او از حرکت جمعی شیعیان بسوی مدینه یا سامراء خبر می آوردند، گماشتگانی بر راهها مقرر می کرد، تا وجوهات شرعیه را که به نزد امام علیه السلام می رسید مصادره کنند. نسبت به امام هادی علیه السلام سختگیری های فراوان داشت و همو بود که به یحیی بن هرثمه دستور داد که با سیصد نفر از لشکریان

بسوی

مدینه حرکت کند و با نامه ای خدعه آمیز، او را به سامراء بکشاند. و نیز همو بود که دستور داد حرم و قبر مطهر امام حسین علیه السلام را تخریب کرده و زمین آن را شخم زنند و هیچ آثاری از مقابر مطهر عراق باقی نگذارند. و نیز همو بود که دستور داد زبان ابن سکیت را - که گفته بود قنبر خادم علی علیه السلام از تو و دو فرزندت بهتر است - از پشت سر بیرون کشند و شکمش را پاره کنند. عاقبت پس از اهانتی که به امام هادی علیه السلام روا داشت به نفرین حضرت دچار گشته کشته شد. (ب) منتصر: متوکل در شب چهارشنبه چهارم شوال ۲۴۹ به دعای امام هادی علیه السلام کشته شد و پسرش منتصر به جای او به حکومت رسید، مدت خلافت او اگرچه بیش از شش ماه طول نکشید لکن گشایش و فرجی در کار شیعیان آل ابوطالب علیه السلام به شمار می آمد؛ زیرا منتصر در حق آنان به عطف و نیکی رفتار می کرد و مالهای بسیاری را در بین آنان توزیع می نمود. و بیشتر ترجیح می داد که در هر کاری با آنچه پدرش (لعنه الله) انجام می داد مخالفت ورزد و با روش و مسلک او ضدیت کامل داشت. هیچ موردی از دستگیری یا حبس و قتل شیعیان به دست او در کتب تاریخی ذکر نشده است. طبری گوید: اولین کاری که به دست منتصر پس از کسب خلافت صورت گرفت عزل صالح بن علی از امارت مدینه و نصب علی بن حسین بن اسماعیل به جای او بود. نقل شده است که در حین وداع با علی بن حسین گفت: ای علی من تو را به شهری می فرستم که به منزله ی

گوشت و خون من است، پس مواظب باش که با آل ابی طالب چگونه رفتار می کنی. ج) مستعین: احمد بن محمد بن معتصم، در روزی که منتصر وفات کرد به عنوان خلیفه، مورد بیعت قرار گرفت. دو تن از فرماندهان ترک به نام «بغا» و «وصیف» در زمان او متولی امور حکومت بودند. معتز و مؤید فرزندان متوکل به دستور او زندانی شدند تا مبادا علیه حکومت فتنه انگیزی کنند. زمانی که مستعین در دارالسلام بغداد بسر می برد، گروهی از موالی که مورد بی مهری مستعین و دو وزیر ترک او قرار گرفته بودند؛ در سامرا توطئه ای چیدند و معتز را از زندان خارج ساخته با او بیعت کردند. در سال ۲۵۱ مستعین پس از نبرد با ابواحمد و لشکریانش که همگی از موالی بودند، عاقبت تن به صلح داد و خود را از خلافت خلع کرد و قرار شد که همراه با خانواده اش به سوی «واسط» سفر کند. اما در بین راه فرستاده ی معتز به نام سعید بن صالح راه بر او گرفت و سرش را بریده و به سوی معتز فرستاد. مستعین نسبت به امام حسن عسکری علیه السلام و پدر بزرگوارش امام هادی علیه السلام سختگیری فراوان داشت. د) معتز: پس از کشتن مستعین، معتز خلافت بلامنازع عباسیان را به عهده گرفت. او که نامش محمد و فرزند متوکل بود، در محرم سال ۲۵۲ از عموم مردم بیعت گرفت و در طی حکومت خود جنایات فراوان در حق شیعیان و خصوصا امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام انجام داد. او در سال ۲۵۴ به وسیله ی زهر، امام دهم حضرت علی النقی علیه السلام را

به شهادت رساند و پس از آنان تصمیم قطعی در شهید نمودن امام حسن عسکری علیه السلام داشت. او بارها امام عسکری علیه السلام را از زندانی به زندان دیگر منتقل می ساخت و اهانت بسیار در حق ایشان روا می داشت. او از میان اتراک متعصب ترین و خشن ترین آنان را بر امارت مدینه و مراقبت اهل بیت علیهم السلام گماشته بود. او به خاطر ترس از سلب حکومت، همه ی سران مقتدر و صاحب نام را تحت مراقبت داشت و با اندک اتهامی آنان را دستگیر کرده و می کشت. همین امر باعث خروج بعضی سران گشته و عاقبت سبب قتل او شد. در کیفیت قتل او مسعودی گفته است: برخی معتقدند که از خوردن و آشامیدن باز داشته شد تا در اثر گرسنگی و تشنگی جان داد. برخی دیگر عقیده دارند که آب جوشان به روده هایش تزریق کردند به گونه ای که تمام احشایش ورم کرد و مرد. اما مشهورتر آن است که وارد حمامش نمودند و حمام را گذاختند و او را از خارج شدن بازداشتند، پس از آنکه از حرارت و تشنگی جانش به لب رسید، او را خارج ساخته و قدحی آب، همراه با یخ به او خوراندند بطوری که کبدش متلاشی شد. ه- مهتدی: محمد بن واثق نوه ی هارون الرشید بود که در سال ۲۵۵ به حکومت رسید و دست به کشتار ترکان زد و آنان بر او شوریدند و صالح بن وصیف را که مقربترین و بزرگترین وزیر و محل اعتماد او بود کشتند و سرش را بر در خانه ی مهتدی آویختند؛ تا خواری و ذلت او را به نمایش گذارند. مهتدی عاقبت به دست همین اتراک کشته شد،

در حالی که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام هنوز به دستور او در زندان بسر می بردند. ابوهاشم نقل کرده است که من در حبس مهتدی با حضرت ابومحمد علیه السلام همراه بودم که شبی به من فرمود: «این طاغی امشب اراده کرده است که اراده ی الهی را به بازی گیرد در حالی که خداوند رشته ی عمر او را قطع می گرداند.» چون صبح شد فتنه ی اتراک بر مهتدی شروع شده بود و مردم هم به خاطر عقاید باطل مهتدی، با اتراک همراه شدند و او را کشتند. در حالی که او تصمیم قطعی بر کشتن ابومحمد علیه السلام داشت. (و معتمد: پس از کشته شدن مهتدی در سال ۲۵۶ ه. ق احمد بن متوکل به حکومت و خلافت دست یافت. او بر خلاف مهتدی، دیگر باره اتراک را منزلت و مقام بخشید و از عداوت آنان نسبت به خاندان ابوطالب بهره های فراوان گرفت. او به شکل های مختلف سعی در از بین بردن امام حسن عسکری علیه السلام داشت و به نحوی اجازه داد که سخت ترین رفتار را در حق آن بزرگوار داشته باشد و حتی او را پیش شیران اندازد. او بطور مرموزی در فریب افکار عمومی می کوشید و در ظاهر از مخالفت و ابراز عداوت اهل بیت سر باز می زد. مقرر کرده بود که حضرت امام عسکری علیه السلام هر هفته دو بار از محل سکونت اجباری خود در سامراء به محل دربار رفته و در سرای عام، محل حکومت، حضور پیدا کند. نقشه ی قتل امام عسکری علیه السلام را نیز با کمک وزیران ترک و طیبیان

یهودی دربار، آنچنان با دقت طراحی کرده بود که امر شهادت آن بزرگوار بر همه ی مردم و حتی بسیاری از تاریخ نگاران مشتبه شده و با عقیده ی شیعه در عدم وفات طبیعی او، با تردید برخورد کنند. عجیب تر آنکه گفته اند پس از شهادت امام علیه السلام او همه ی ثروت خود را در بین مردم تقسیم می کند و به اقامه ی عزا می پردازد. قابل ذکر است که در اثر این همه تغییرات و تحولاتی که در طی حیات و امامت امام حسن عسکری علیه السلام در دستگاه حکومت عباسیان پیش آمده بود، بطور طبیعی ضعف فراوانی در اداره ی امور کشور پهناور اسلامی، به آنان رو آورده و شورش های زیادی در گوشه و کنار مملکت ایجاد شده بود. خلفای جور عباسی که اکثرا سرگرم عیش و نوش خود بوده و از امور کشورداری اطلاع چندانی نداشتند، با غافل ماندن از سرزمین های مختلف تحت نفوذ خود، میدان را برای طغیان های امیران و گماشتگان خود باز گذاشته و چه بسا از اغتشاشاتی که در پاره ای نقاط اتفاق می افتاد بی خبر می ماندند. در چنین اوضاع و احوالی است که «احمد بن طولون» در مصر تشکیل دولت می دهد و «حسن بن زید علوی» در ناحیه ی «طبرستان» در برابر کارگزاران حکومت عباسی قیام می کند و پس از جنگهای طولانی، آن دیار را تحت تصرف خود در می آورد. «صاحب الزنج» نیز یکی دیگر از کسانی است که در همین سالها دست به قیام علیه حکومت عباسیان می زند و بصره را به تصرف در می آورد. چنانکه «یعقوب لیث صفاری» در ناحیه ی سیستان بر می آشوبد.

تأسف بارترین مصیبت توده های مسلمان تحت ستم آن دوران، همین است که امامان بزرگوار شیعه در چنان شرایطی در زندان و تحت سخت ترین محاصره ها قرار می گیرند، به شکلی که از سازماندهی نیروهای معتقد و تابع ولایت، که در گوشه و کنار همه ی بلاد اسلامی پراکنده بودند، باز می مانند. و تاریخ اسلام از تحقق حکومتی الهی بدست توانای فرزندان معصوم پیامبر صلی الله علیه و آله، محروم می ماند. اگرچه ارتباطات شیعیان با آنان در بسیاری از حرکت های ضد ستم و آزادیخواهانه، نقش مؤثری ایفا می کرد. با توجه به آنچه گذشت، اهمیت و حساسیت مقام و موقعیت ولایت امام هادی و امام عسکری علیهماالسلام در بین قاطبه ی مسلمانان نیز پدیدار می شود. چرا که حتی خلفای نالایق عباسی هم بخوبی دریافته بودند که در میان این همه تحرکات علیه حکومت و سازماندهی های نظامی و مردمی علیه دربار عباسی، تنها پایگاه خطرآفرین که در صورت آزادی و فرصت عمل یافتن، بنیانهای خلافت جور آنان را زیر و رو می کند ولایت و امامت اهل بیت پیامبر علیهم السلام است. تاریخ نیز بر همین عقیده گواهی می دهد. زیرا با همه ی بی لیاقتی ها و ناتوانی های خلفا، و علیرغم همه ی قیامهایی که از ایران گرفته تا مصر بدست مردم و سرداران مختلف در مقابل عباسیان صورت گرفت، باز هم با کنار گذاشته شدن و شهادت ائمه ی معصوم و مظلوم شیعه که به غیبت امام دوازدهم انجامید و برای قرون متمادی جامعه ی اسلامی و انسانی را از رهبری مستقیم آن رهبران الهی محروم کرد، حکومت

در آرزوی وصال

مسلمانان به تازگی از جنگی دیگر با رومیان بازگشته بودند. و اینک در بازار برده فروشان بغداد همه ای تازه بود. کنیزانی را که به اسارت درآمده و به عنوان غنیمت نصیب جنگاوران شده بودند؛ برای فروش عرضه می کردند. «و بشر بن سلیمان» طبق فرموده ی امام علی النقی علیه السلام از سامراء حرکت کرده بود و اینک که به بغداد رسیده بود، شتابان در پی برده فروشی به نام «عمرو بن یزید» بود؛ تا مأموریتی را که از جانب امام خود بر عهده داشت. به انجام رساند. او که از فرزندان ابویوب انصاری و از شیعیان خاص امام هادی علیه السلام بود، از دیرباز با برده فروشان آشنایی داشت و خود نیز گاهی در این تجارت با آنان سهیم می شد. از اینرو «عمرو بن یزید» را به سادگی پیدا کرد و در گوشه ای چشم انتظار ایستاد. زنان و دخترکانی چند عرضه شدند و به سادگی به فروش رسیدند و اینک کنیزی با چهره و لباس و حرکاتی آشنا، از خیمه بیرون آورده شده بود، بشر به یاد می آورد که تمام خصوصیات این کنیز باصلابت و باوقار، توسط مولایش امام هادی علیه السلام، برایش شرح داده شده بود. حتی جامه ی حریر سراپا پوشیده ی او و امتناع او از نزدیک شدن مشتریان

ص: ۶۴

۱- ۵۳. در این بخش از نوشتار، از کتابهای مختلف تاریخی و روایی استفاده شده است و پاره ای از مطالب، بویژه برخی تاریخهای ذکر شده محل اختلاف است.

و جمله ای که به زبان رومی تکرار می کرد. خریدارانش فراوان شده بودند و قیمتی استثنایی را برای خرید او پیشنهاد می کردند. اما او که نگرانی در نگاهش موج می زد و انتظاری کشنده بر جاننش چنگ انداخته بود، هر بار به «عمر و بن یزید» التماس می کرد که منتظر بماند تا خریدار مورد نظر او پیدا شود. بشر بن سلیمان نزدیک شد و نامه ای را که توسط امام علیه السلام برای کنیزک نوشته شده بود به او تسلیم کرد. ناگهان دخترک از شادی فریاد کشید و بی اختیار نامه را بر چشمان زیبایش نهاد و به شدت گریست. قلبش به شدت می تپید و هیجانی عجیب سراپایش را احاطه کرده بود. برده فروش که همچون دیگران از این واقعه شگفت زده بود، رو به «بشر بن سلیمان» کرد و گفت: هان! در این نامه چه نوشته شده بود که کنیزک را اینگونه بیتاب کرد؟! بشر گفت: نامه به زبان رومی نوشته شده است و من از مضمون آن بی اطلاعم. من این نامه را از طرف یکی از اشراف و بزرگزادگان عرب برای او آورده ام و بنگر که اگر کنیز به صاحب این نامه راضی است، آن را برایش خریداری کنم. کنیز پیش آمد و به عمرو گفت: «سوگند به خدا که اگر مرا به او نفروشی خود را هلاک خواهم کرد.» برده فروش راضی شد و کیسه ای زر گرفت و کنیز را به «بشر بن سلیمان» سپرد. در کیسه ی زر، دو یست و بیست اشرفی بود که امام

هادی علیه السلام خود آن را شمارش کرده و به بشر سپرده بود. در راه وقتی بشر از اسم و رسم آن بانوی بزرگوار پرسید فرمود: «من ملیکه دختر «شیوعا» فرزند قیصر روم هستم و مادر من از فرزندان «شمعون» وصی حضرت عیسی علیه السلام است. زمانی که جدم قیصر خواست مرا به عقد فرزند برادر خود درآورد، ناگهان معجزه ای رخ داد و دوبار مجلس عقدی که ترتیب داده بودند درهم ریخت و فرزند برادر قیصر از تخت بر زمین افتاده و بیهوش شد. من همان شب حضرت عیسی علیه السلام و جدم «شمعون» را به همراه پیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله در خواب دیدم که در قصر جدم بر منبری از نور بالا رفته بودند. آن شب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و رو به حضرت عیسی علیه السلام کرده و فرمودند: یا روح الله! آمده ایم که ملیکه فرزند وصی تو «شمعون» را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نماییم و اشاره به جوانی که در کنارشان ایستاده بود نموده و نامش را حسن بن علی عسکری فرمودند.» بشر پرسید: آیا تو حسن بن علی علیه السلام را می شناسی؟ ملیکه در حالی که رنگی از حیا در چشمانش موج می زد فرمود: «از آن شب که در خواب او را در کنار جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم، قلبم کانون محبت او شده، چهره اش را همواره در نظر دارم و لحظه ای او را از یاد نمی برم...». راه بین بغداد تا سامراء برای ملیکه ی جوان مثل یک پرواز خیال انگیز طی شد و زمانی که به دنبال بشر در کوچه پس کوچه های شهر محبوبش قدم نهاد، احساس کرد به دنیایی دیگر وارد شده و بوی

بهشت را با تمام وجودش استشمام می کند. لحظاتی بعد وقتی کنار در منزل امام هادی علیه السلام ایستادند، «کافور» خادم را در انتظار خود یافتند. «کافور» به دستور امام علیه السلام ملیکه را به اتاقی خاص هدایت کرد. لحظات تنهایی و چشم‌انتظاری، فرصتی به او می داد تا همه‌ی خاطرات شیرینی که او را به این خانه پیوند داده بود، در نظرش مجسم شود. یادش می آمد شبی که حضرت زهرا علیهاالسلام را در خواب دیده و به دامنش درآویخته و با چشمانی اشکبار از هجران فرزندش امام حسن عسکری به او شکایت کرده بود. زهرای اطهر علیهاالسلام به او فرموده بودند: «اگر میل داری خداوند از تو راضی باشد و فرزندم حسن به دیدار تو بیاید شهادت بده که خدایی جز خداوند یکتا نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده و پیامبر برگزیده‌ی اوست.» راستی چقدر شیرین بود لحظاتی که حضرت زهرا علیهاالسلام او را در آغوش گرفته و به سینه‌ی خود فشرد و زمزمه فرموده بودند: «دخترم اکنون که اسلام را پذیرفتی، منتظر آمدن فرزندم باش که من او را به سوی تو می فرستم.» چند لحظه در تنهایی گذشته بود که صدای در برخاست. ملیکه سر برداشت و التهاب آلوده، به در چشم دوخت. در باز شد و اندام رسای امام حسن علیه السلام، در قاب در، چشمان پرفروغ او را نوری تازه بخشید؛ لبخندی مهرآمیز چهره‌ی زیبای امام علیه السلام را زیباتر ساخته بود. ملیکه بی اختیار زمزمه کرد: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله.»

آن شب وقتی که امام علی النقی علیه السلام عقد و پیمان همسری بین امام حسن عسکری علیه السلام و کنیز آزاد شده ی خویش برقرار می کرد؛ رو به او کرده فرمود: «نرجس! تو را بشارت باد به فرزندی که بر شرق و غرب گیتی سیطره یابد و زمین را از عدل و داد پر کند پس از آنکه از جور و ستم آکنده شده باشد.» گل شادی، در دل «ملیکه» که از این پس «نرجس» نامیده می شد روییده بود و عطر شکوفه های ایمان فضا را پر کرده بود.

بی تردید یکی از عواملی که باعث کنار گذاشته شدن نسبی امام هادی و امام عسکری علیهماالسلام، و عدم حضور ظاهر و چشمگیر آن دو بزرگوار در صحنه ی اجتماع شده بود، بی لیاقتی مردم و بی توجهی آنان به ساحت مقدس امامان معصوم علیهم السلام بود که طی سالهای متمادی به تدریج رشد کرده و در آن دوران به اوج خود نزدیک شده بود. دو عامل دیگر نیز در این میان دارای تأثیری غیر قابل انکار بودند، یکی ترس خلفای جور و درباریان آنان از قیام مردم به رهبری امام علیه السلام که سخت گیری های فراوان را بر ایشان تحمیل می کرد، و دیگری اراده ی حتمی خداوند بر نهان زیستی و غیبت طولانی دوازدهمین امام شیعیان، حضرت مهدی علیه السلام که اقتضا می کرد، نوعی مقدمه چینی و آماده سازی مردمی، برای آن پیشاپیش صورت گیرد. با توجه به این عوامل است که می بینیم دوران زندگی و امامت دهمین و یازدهمین امام علیهماالسلام به عنوان حلقه وصلی بین دو دوران ظهور و غیبت، در هاله ای از پوشیدگی فرو رفته؛ بویژه در زمان امام یازدهم بسیاری از ارتباطات بین امام و شیعیان، به وسیله ی نامه نگاری های متقابل برقرار می شده، دیدارهای زیادی در گذرگاه ها و در

حین عبور امام علیه السلام صورت می گرفته، پیام ها و رهنمودهای حضرت بیشتر توسط وکیلان مخصوص و نایبان معین، به مردم انتقال می یافته و در برخی مراجعات مردم، بنا به مصالحی خواسته ی آنان به امر حضرت، به دست یکی از خادمان یا ملازمان آن بزرگوار به انجام می رسیده است. این جلوه ها، کیفیت برخورد با غیبت حضرت مهدی علیه السلام را روشن ساخته، قضاوت درباره ی چگونگی بهره بردن از امام غائب علیه السلام را آسان می کند. به عبارت دیگر وقتی امام حاضر مسلمین که باید پیشوا و حاکم بر تمام امت اسلامی باشد در اثر جهالت و غفلت و شقاوت و ذلت پذیری مردم و ستمگری و بی پروایی حاکمان، به چنان شرایط دشواری در نحوه ی زندگی و ارتباط با جامعه گرفتار می شود، ابتلای به غیبت دوازدهمین امام و آخرین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله امری دور از انتظار نیست. و از طرف دیگر وقتی دهمین و یازدهمین امام علیهماالسلام که بی هیچ تردیدی دوران حضور را سپری می کرده اند، در اثر شرایط تحمیلی به چنان عملکرد و ارتباطی رو فرموده اند حضرت مهدی علیه السلام نیز برای اجرای مسئولیت های خویش در ارتباط با شیعیان و جامعه ی اسلامی و عموم مردم، ناگزیر از چنین عملکردی می باشد. در همین راستا فرمایشات امام حسن عسکری علیه السلام درباره ی حضرت مهدی علیه السلام و غیبت طولانی او را، می توان هشدار برای مسلمانان بشمار آورد. الف) آن حضرت در نامه ای که به «علی بن حسین بن بابویه قمی» نگاشته است می فرماید:

«بر تو باد که شکبیا باشی و چشم انتظار فرج بمانی، که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برترین اعمال امت من انتظار فرج است.» شیعیان ما همواره در اندوه بسر می برند تا زمانی که فرزندم ظهور نماید؛ آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله بشارت داد که: «زمین را از عدل و داد پر کند همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد.» پس ای شیخ، ای ابوالحسن علی بن حسین! تمام شیعیان مرا به صبر فرمان ده که همانا خداوند زمین را به هر که از بندگانش که بخواهد به ارث می رساند و سرانجام از آن تقوایندگان است، سلام و رحمت و برکات خدا بر تو و بر همه ی شیعیان ما باد.» (۱). ب) «شیخ صدوق» از «احمد بن اسحق» روایت کرده است که گفت: به حضور حضرت امام عسکری علیه السلام شرفیاب شدم و می خواستم درباره ی امام پس از او سؤال کنم. حضرت پیش از آنکه سخنی بگویم فرمود: «ای احمد! خدای عزوجل از روزی که آدم را آفریده تا کنون، زمین را از حجت خالی نگذاشته و تا روز قیامت نیز خالی نخواهد گذاشت. بلکه همواره حجت خدا بر خلق او موجود است و خداوند به برکت او بلاها را از اهل زمین دور گرداند و به خاطر او باران را از آسمان فرو فرستد و برکت های زمین را برویاند.» پس داخل خانه شد و با کودکی همچون ماه شب چهارده خارج شد و پس از معرفی او فرمود: «به خدا سوگند که غائب خواهد شد، غیبتی که در آن هیچکس

ص: ۷۱

از هلاکت و گمراهی نجات نیابد؛ مگر کسی که بر اعتقاد به امامت او ثابت قدم بماند و خداوند او را بر دعای برای تعجیل فرج توفیق عنایت کند.» (۱). ج) «احمد بن اسحق» گوید: روزی دیگر به خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسیدم و گفتم: شنیدم که فرمودی در حضرت مهدی علیه السلام سنتی از خضر و ذوالقرنین هست. آن سنت چیست؟ فرمود: «طولانی شدن غیبت. به حقیقت پروردگار سوگند، غیبت او آنقدر طول خواهد کشید که اکثر معتقدین به امامت او از دین برگردند. و بر آیین حق کسی باقی نماند، جز آنکه خداوند در روز میثاق بر ولایت ما، از او پیمان گرفته و ایمان را در دل او جای داده و او را به روح ایمان تأیید کرده باشد.» (۲). د) «شیخ صدوق» در روایتی دیگر به نقل از «محمد بن معاویه» و «محمد بن ایوب» و «محمد بن عثمان عمروی» آورده است که: «ما چهل نفر بودیم که در خانه ی امام حسن عسکری علیه السلام گرد آمده بودیم. آن حضرت فرزند خویش صاحب الأمر علیه السلام را به ما نشان داد و فرمود: «این است امام شما بعد از من و او خلیفه ی من بر شماست. پس از او اطاعت کنید و بعد از من پراکنده نشوید که در دین خود هلاک خواهید شد. او غیبتی خواهد داشت و شما از این پس او را نخواهید دید.» ما از منزل آن حضرت خارج شدیم و پس از چند روز خبر

ص: ۷۲

۱- ۵۵. حق الیقین، علامه مجلسی، صفحه ی ۳۱۶.

۲- ۵۶. مدرک پیشین صفحه ی ۳۱۷.

شهادت آن بزرگوار را شنیدیم» (۱). از این چند روایت و نمونه های دیگری از این قبیل، بخوبی می توان دریافت که امام حسن عسکری علیه السلام با تأکید هر چه بیشتر، در پی آماده سازی شرایط لازم برای نهانزیستی طولانی فرزند خویش، قائم آل محمد علیه السلام بوده و نه تنها در روش خاص زندگی نیمه نهانی خود و کیفیت برقراری ارتباط با شیعیان - که به نوعی بر حضرت تحمیل شده بود - بلکه در فرمایشات و نصایح و نامه های خویش نیز بر آن اصرار می ورزید. و همه ی اینها نشان دهنده ی سنگینی بار مسئولیتی بود که در انتقال سیر تاریخ شیعی از مرحله ی ظهور به مرحله ی غیبت بر دوش آنحضرت نهاده شده بود. به عبارت دیگر می توان گفت: آگاهی بخشی به مردم، برای نجات از گمراهی ها و تفرقه ها و سوءباورها و ناامیدی های حاصله از غیبت حضرت مهدی علیه السلام، مسئولیتی بزرگ بود که بر دوش همه ی امامان معصوم علیهم السلام، بویژه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام قرار داده شده بود و با قلم و بیان و سلوک ویژه ی آن بزرگواران به انجام رسید. آنک شیعہ ی آن دوران بود و امتحان بزرگ نهانی امام دوازدهم علیه السلام، همراه با ستم روزافزون عباسیان و فتنه های دین سوز و خانمان برانداز مخالفین ولایت. چنانکه اینک ما شیعه ی این دوران هستیم و امتحانی بزرگتر، امتحان

ص: ۷۳

نهانی مولا و امام معصوم علیه السلام، همراه با ستم همه جانبه ی همه ی مستکبران، و فتنه های عالمگیر همه ی مخالفان ولایت و اسلام و انسانیت. در کنار امتحانی دیگر، امتحان مقاومت و انتظار و آماده کردن خود و جامعه برای حکومت جهانی امام زمان علیه السلام.

در انتظار شهادت

سرانجام وعده ی دیدار نزدیک شد. سالهای درد و رنج به پایان آمد، محاصره ها مراقبت ها، زندانها خاتمه یافتند. قدرشناسی ها، بی حرمتی ها، شکنجه ها تمام شدند. امام حسن عسکری علیه السلام از سوئی شادمان از قرب وصال معبود و از سوئی نگران نسبت به سرنوشت امت پیامبر صلی الله علیه و آله و دو امانت او قرآن و حضرت مهدی علیه السلام، اینک غریبانه در بستر به خویش می پیچید. سحرگاهان روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری بود. (۱) از سر شب تا کنون بیدار مانده و نامه های بسیاری برای و کیلان و نائبان خویش که در شهرهایی مختلف سکونت داشتند نگاشته بود. (۲) نامه ای هم برای مادرش نوشته بود که هم اکنون در مدینه بسر می برد. در این نامه برای او سفارشات بسیاری داشت. می دانست که

ص: ۷۴

-
- ۱- ۵۸. در سال شهادت امام حسن عسکری علیه السلام تقریباً هیچ اختلافی بین صاحبنظران نیست. سن آن حضرت در هنگام شهادت ۲۹ یا ۲۸ سال بود. مناقب آل ابیطالب، جلد ۴، صفحه ی ۴۲۲ - کشف الغمه، جلد ۳، صفحه ی ۲۷۲.
- ۲- ۵۹. کمال الدین، جلد ۲، صفحه ی ۱۴۹.

پس از او بسیاری از مسئولیت‌ها را، همین مادر مهربان باید بر دوش بگیرد و خوب می‌دانست که خبر رحلت او چقدر مادرش را درهم خواهد شکست. یادش می‌آید چندین ماه قبل، وقتی که مادرش را همراه کاروانی برای زیارت بیت الله الحرام می‌فرستاد، (۱) شب قبل از حرکت کاروان برای وداع با او به حجره اش رفت، در چشمان اشک آلودش خیره شد و از او خواست تا در کنار خانه ی خدا و در حین مناسک و در هنگام زیارت جدش رسول الله صلی الله علیه و آله، او را از یاد نبرد و بعد چنانکه بخواهد عقده ی دلش را بگشاید دستهای مادرش را گرفت، روی سینه اش نهاده و آهسته فرمود: «در سال شصت واقعه ای دلگیر و حزن انگیز به من روی می‌آورد. بیم دارم که مصیبتی در آن سال برایم روی دهد.» (۲). با این کلام شاید می‌خواست پیشاپیش مادرش را برای تحمل فاجعه ی شهادت خویش آماده سازد، شاید می‌خواست میزان صبر او در برابر اراده ی خدا را بسنجد، زیرا وقتی مشاهده کرد که مادرش از شنیدن این سخن بی‌تاب گشت و ضجه زد و دردمندانه شروع به گریه کرد، به او فرمود: «از انجام امر الهی گریزی نیست. پس بی‌تابی مکن.» (۳). امشب دلش در مدینه بود، در کنار حرم رسول الله صلی الله علیه و آله، کنار قبر

ص: ۷۵

-
- ۱- ۶۰. بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ی ۳۳۶، به نقل از عیون المعجزات، روایت ۱۳.
 - ۲- ۶۱. مهج الدعوات، صفحه ی ۳۴۳ - بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ی ۳۱۳.
 - ۳- ۶۲. مدرک پیشین.

مادر مظلومه اش زهراء سلام الله عليها، کنار بقیع، کنار مادرش حدیث. و می دانست که مادرش نیز به یاد اوست. انگار نگرانی و اضطراب و نشست و برخاستهای مادر را، به چشم دل می دید. نماز شبش را خوابیده خوانده بود. آخرین نماز شب، آنهم در شب جمعه، شب رحمت خدا، شب پرواز او. در نمازش بسیار گریسته بود، و حالا پرده ای از اشک چشمانش را پوشانده بود، پلکهایش را به هم فشرد و قطرات اشک از روی صورت گندمگون و زیبایش که به زردی گراییده بود لغزیدند و در لابلای محاسن سیاهش گم شدند. سرش را قدری بالا آورد و به اطراف نگریست. «عقید خادم» در گوشه ای ایستاده و اندوهگین و حیرت زده نگاهش می کرد. امام علیه السلام پرسید: «پس دیگران کجا رفتند؟» «عقید» جلو آمد و عرض کرد: فدایت شوم، زمانی که نامه های شما را به اشخاصی که فرمودید تحویل دادم و برگشتم، آنان را در حجره ی نزدیک در، خفته یافتم. منظور حضرت از دیگران، همان گماشتگان قاضی القضاة بود. (۱) چرا که از روزهای آغازین مریضی حضرت، ده نفر از نزدیکان و افراد محل اعتماد قاضی دربار، به دستور معتمد خلیفه، شبانه روز در منزل امام علیه السلام بسر می بردند و هر تغییری در حال او و هر واقعه ی جدیدی را

ص: ۷۶

۱- ۶۳. با استفاده از جریانات نقل شده توسط احمد بن عبیدالله بن خاقان، کمال الدین، جلد ۱، صفحه ی ۱۲۰ - ۱۲۵.

به قاضی گزارش می کردند و اینان تازه غیر از به اصطلاح طیبیانی بودند که به بهانه ی معالجه و پیگیری سیر بهبود او، هر صبح و شام یکبار به دستور خود معتمد به او سر می زدند. (۱). دل امام علیه السلام از این همه نیرنگ و نفاق می گرفت. خود آنان بودند که زهر در غذایش وارد کردند. خود آنان بودند که غذای آلوده را به خوردش دادند و چون به تأثیر تدریجی زهر یقین داشتند، همه ی آثار مریضی و سیر پیشرفت آنرا از قبل بخوبی می دانستند، با این همه اظهار تأسف می کردند و با داروهایی بی خاصیت و با رفت و آمدهایی ظاهرسازانه، سعی در فریب افکار عمومی داشتند. امام علیه السلام بخوبی می دانست که خلفای جور عباسی و ترکان تحت فرمان آنان و ناصیبان معاندی که در دربار موقعیت های عالی داشتند، وجود او و فرزندش را هرگز نمی توانند تحمل کنند. این چندمین بار بود که طی این چند سال کمر به قتل او می بستند. اما هر بار به علتی ناکام مانده بودند. اما این بار...! او بخوبی می دانست که اقدامات پیاپی هر یک از خلفای معاصر برای نابودی او، در اثر هراس از پیدایش فرزندش مهدی علیه السلام بوده که در احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و همه ی پیشوایان پیشین علیهم السلام، به عنوان براندازنده ی همه ی کاخهای ستم و برقرار کننده ی عدل و داد جهان، شناسانده شده بود.

ص: ۷۷

و از همین رو بود که خود در هنگام ولادت حضرت مهدی علیه السلام فرموده بود: «ستم پیشگان گمان کرده بودند که می توانند مرا به قتل برسانند تا این نسل را منقطع نمایند! آنان قدرت خداوند قادر را چگونه ارزیابی می کردند، در حالیکه خود خدا او را مایه ی امید بشر نامید؟» (۱). راستی مگر می شود خدا وجود آخرین حجت خویش حضرت مهدی علیه السلام را، سبب امید و پشتوانه ی آرمانهای الهی قرار دهد و بعد در مقابل توطئه های دشمن، از حفظ و حراست او ناتوان بماند؟! داشت به فرزندش مهدی علیه السلام می اندیشید که صدای اذان صبح را شنید. بانگ «لا اله الا الله و محمد رسول الله» در فضای شهر سامراء می پیچید و او را به اندیشه ی دیگری فرو می برد. به یاد سفارشهای پیامبر صلی الله علیه و آله می افتاد که ولایت را شرط قبولی نماز و هر عبادت دیگری قرار داده و محبت و مودت اهل بیت خود را مزد رسالت و راه سلوک الی الله نامیده بود. (۲). راستی مردم، بدون معرفت او، چگونه به «لا اله الا الله» قائل می شدند؟ بدون محبت و اطاعت او، چگونه خود را پیرو پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: ۷۸

۱- ۶۵. مهج الدعوات، صفحه ی ۳۴۵ - غیبت شیخ طوسی، صفحه ی ۱۴۴.

۲- ۶۶. اشاره به آیه ی ۲۳ سوره ی شوری، «قل لا أسألكم علیه اجرا الا الموده فی القربی». بگو از شما بر رسالت خویش هیچ مزدی جز دوستی اهل بیت خویش نمی طلبم. و آیه ۵۷ سوره ی فرقان: «قل ما أسألكم علیه من أجر الا من شاء أن يتخذ الی ربه سبیلا». بگو من از شما بر رسالت خود مزدی نمی طلبم مگر از آنکس که بخواهد بسوی پروردگارش راهی بیابد.

می دانستند؟ با پذیرش حکم طاغوت و حکام هواپرست و رد ولایت امامان معصوم علیهم السلام، چگونه خود را موحد و مسلمان فرض می کردند؟ صدای فرزندش که در اتاق مجاور، به اذان بلند شده بود رشته ی افکارش را گسیخت. بر بالینش، جاریه اش «صقیل»، ایستاده بود و کاسه ای شربت که با «مصطکی» جوشانده شده بود در دست داشت. حضرت اشاره کرد که ابتدا نمازم را می خوانم. نماز صبح را بر روی بستر خویش اقامه فرمود. و پس از نماز کاسه را طلبد. اما هنگامی که آن را بدست گرفت، دستانش لرزید و لب کاسه چند بار به دندانهایش خورد و از آشامیدن بازماند. (۱). صقیل با نگرانی کاسه را گرفت و گامی عقب نهاد. چشمهای حضرت به سمت قبله دوخته شده بود و رعشه ای همه ی اندام مبارکش را بر بستر می لرزاند. لبهایش به سختی نام مهدی علیه السلام را تکرار می کرد. لحظه ای بعد جز او و حضرت مهدی علیه السلام کسی در حجره نبود. از آنچه بین او و فرزندش در آن اولین لحظات پگاه، اولین جمعه ی ماه ربیع الاول سال دویست و شصت گذشت، کسی جز خدا خبر ندارد. هنوز آفتاب ندیده بود که آفتاب عمر یازدهمین امام معصوم و آخرین خورشید پیدا، غروب کرد و نه تنها سامراء که همه ی بلاد اسلامی، و نه تنها بلاد زمین بلکه آسمانها را در ماتم فرو برد.

ص: ۷۹

حرکات مرموزانه و تحرکات غیرعادی خلیفه ی جبار و فریبکار عباسی، معتمد و وزیر او عبیدالله بن یحیی بن خاقان، پیش از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و پس از آن، بخوبی نشان دهنده ی توطئه ی حساب شده ی دربار، در جهت قتل آن امام بزرگوار است. این جریان به تفصیل از زبان وزیرزاده ی متعصب و دشمن اهل بیت، یعنی احمد بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان که بخوبی از اقدامات پشت پرده ی آنان خبر داشته، در کتاب شریف کمال الدین نقل شده است. او می گوید: زمانی که آثار مریضی بر ابومحمد عسکری علیه السلام ظاهر گشت، معتمد در پی پدرم فرستاد که «ابن الرضا» مریض شد. پدرم بدون درنگ به دارالخلافه رفت، سپس با عجله برگشت در حالیکه پنج نفر از خدمتگزاران مخصوص و مورد اعتماد خلیفه همراه او بودند. او به آنان امر کرد که خانه ی حسن بن علی علیهما السلام را ترک نکنند و همواره از اخبار و احوال او آگاه باشند. بعد از آن به دنبال چند تن از طبیبان دربار فرستاد و به آنان فرمان داد که هر صبح و شام به نزد او روند و ملاحظه ی حال او نموده گزارش دهند. دو روز از این واقعه گذشته بود که کسی به پدرم خبر داد که ضعف بر ابومحمد غلبه کرده است. او صبح زود به دیدارش شتافت و بر ملازمت طبیبان تأکید کرد. و دنبال قاضی القضاة فرستاد و او را در مجلس حاضر کرد و دستور داد که ده تن از خواص اصحاب خود را

که محل اعتماد او باشند برگزینند. قاضی چنین کرد و پدرم آن ده نفر را هم به منزل حسن عسکری علیه السلام فرستاد و فرمان داد که شبانه روز در ملازمت او باشند. آنان همیشه در آنجا بودند تا اینکه در یکی از روزهای ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ هـ- (ق) ابومحمد رحلت کرد و سامراء یکپارچه فریاد شد (مات ابن الرضا). سلطان معتمد کسانی را به منزل او فرستاد تا همه ی منزل و حجره های آن را تفتیش نمایند و بر تمام وسایلی که در آن می یابند مهر و موم نهند. و به جستجوی فرزندش درآیند. و زنانی که حاملگی را تشخیص می دهند آوردند تا در بین حرم امام علیه السلام نظر کنند. یکی از آنان جاریه ای را نشان داد. دستور داد او را در حجره ای محبوس کنند و خادمی را بر او گماشت و زنانی را هم موکل بر او کرد. (۱). سپس شروع به تجهیز ابومحمد کردند و بازارها تعطیل شد و پدر من و بنی هاشم و فرماندهان و کاتبان و بقیه ی مردم، در تشییع جنازه ی او شرکت کردند و آنروز سامراء شبیه قیامت بود. پس از فراغ از تجهیز، سلطان، روحانی دربار، «ابو عیسی بن متوکل» را فراخواند و او را برای نماز بر جنازه ی او فرمان داد. جنازه را

ص: ۸۱

۱- ۶۸. این جاریه که «صیقل» نام داشت بعنوان اینکه دارای فرزندی در رحم خویش است خواست تا نظر مأموران خلیفه را از پیگیری امر حضرت مهدی علیه السلام که در آن زمان بیش از پنج سال نداشت منصرف گرداند. این زن تا مدتها تحت نظر قاضی ابن ابی شوارب قرار داشت، تا عاقبت چندین حادثه ی غیر مترقبه همچون مرگ ناگهانی عبیدالله بن یحیی بن خاقان و شورش صاحت الزنج و یعقوب صفاری باعث اغتشاش اوضاع دربار و بیت قاضی شد و مقدمات رهایی او فراهم گشت.

که برای نماز بر زمین نهادند، ابو عیسی نزدیک شد و کفن را از صورت او کنار زد و چهره ی او را به بنی هاشم از علویان و عباسیان و فرماندهان و کاتبان و قاضیان و فقیهان و مأموران محکمه نشان داد و گفت، این حسن بن علی بن محمد ابن الرضا است که به مرگ طبیعی و بر بستر خویش فوت کرده و از خادمان امیرالمؤمنین خلیفه و افراد مورد اعتماد او فلانی و فلانی، و از پزشکان دربار فلانی و فلانی، و از قاضیان فلانی و فلانی، تا آخرین لحظه با او بوده و فوت او را شاهد بوده اند... پس از دفن او و متفرق شدن مردم، اضطراب سلطان و اصحابش برای جستجوی فرزند او فزونی گرفت. و تفتیش منازل و خانه ها زیادتر شد... (۱). کیست که حاکمان دنیاپرست و قدرتمدار عباسی را بشناسد و بر فساد عقیده و شناعة رفتارشان واقف باشد و با این همه احتمال بدهد که این رفت و آمدها و مأمور گذاشتن ها و مراقبت کردن ها، نه از سر سیاست بازی و استحمار مردم و یقین به اجرای دقیق نقشه های از پیش طراحی شده، بلکه از روی همسویی با خط ولایت و همدردی با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و احترام به فرزند ستم کشیده و زجر دیده ی او بوده است؟! براستی نفاق درباریان چقدر زیاد، و تبلیغات فریبنده ی آنان چقدر پیچیده، و خیانت و حق کشی تاریخ نگاران آن دوران چقدر آشکار

ص: ۸۲

و وقیحانه باید می بود تا کسی مثل ابن شهر آشوب در کتاب مناقب بنویسد: قبض علیه السلام و یقال استشهد. (۱). یعنی از فوت امام عسکری علیه السلام سخن گوید و شهادت او را بعنوان قولی که احتمالاً خیلی هم قابل اعتماد نیست ذکر نماید. و یا صاحب کتاب «اعلام الوری» مرحوم طبرسی اعلام کند که: قبض الله ولیه ابا محمد... و ذهب کثیر من اصحابنا الی أنه قبض مسموما... والله أعلم بحقیقه ذلك. خدا جان و لیش ابومحمد علیه السلام را در سال پنجم حکومت معتمد گرفت و او در منزل خود در سامراء، در همان خانه ای که پدرش در آن دفن شده بود، مدفون گشت. بسیاری از اصحاب ما عقیده دارند که آن حضرت مسموم گشت و نیز پدر و جد او و تمام امامان با شهادت از دنیا خارج شدند و در این عقیده به روایتی از امام صادق علیه السلام استدلال می کنند که فرمود: «والله ما منا الا مقتول شهید» - به خدا سوگند هیچ یک از ما نیست مگر اینکه کشته و شهید شده باشد - و خداوند به حقیقت این امر داناتر است. (۲).

پس از امام

حضرت مهدی علیه السلام نه تنها بعنوان یگانه میراثدار و ادامه دهنده ی راه پدر بزرگوارش امام حسن عسکری علیه السلام، بلکه به عنوان آخرین امام

ص: ۸۳

۱- ۷۰. مناقب آل ابی طالب، جلد ۴، صفحه ی ۴۲۲.

۲- ۷۱. اعلام الوری، صفحه ی ۳۴۹ - بحار، جلد ۵۰، صفحه ی ۲۳۸.

و حجت الهی و وارث تمام انبیاء و اولیاء و باقیمانده ی خدا در زمین، از چنان مقام و موقعیتی برخوردار است که در اثبات امامت و ولایتش، به ذکر معجزه و کرامتی نیاز نیست. جان همه ی خلائق با او آشناست و کتابهای همه ی پیامبران با یاد او زینت یافته است. هیچ امامی رخت از دنیا نکشید، مگر آنکه از او سخن به میان آورد. و هیچ مصلحی پای به دنیا نگذاشت مگر آنکه انتظار او را دستمایه ی اصلاح اجتماع خویش قرار داد. خداوند چون بندگان را آزمود و لیاقت حضور او را در آنان نیافت، به پرده ی غیبتش پوشاند و تا دیگر باره به آزمونی لیاقت خود را به اثبات نرسانند ظهورش را نصیب آنان نخواهد ساخت. اوست که اراده ی خدا را در امامت و وراثت مستضعفان زمین، جامه ی عمل می پوشاند و وعده ی او را در غلبه یافتن اسلام بر همه ی آیین های زمان تحقق می بخشد. او کسی است که عیسای مسیح با نفس روح بخش و نگاه شفا آفرینش، امامت او را گردن می نهد و پشت سر او به عبادت پروردگار می ایستد. او معجزه ی همه ی پیامبران را با خود دارد، و در زمان ظهورش پیروان همه ی ادیان را به اطاعت خویش می خواند. بنابراین اگر سخن از کرامت او به میان می آید شرح تاریخ است، نگارش واقعه ای است که برای مردمی در آن دوران آغازین غیبت، موضوعیت داشته و برای قانع کردن ناآگاهانی که در شناخت امام خویش به کرامت و اعجاز و غیبگویی او محتاج بودند، اتفاق می افتاده است.

با این توضیح به بیان روایتی از «ابوالأدیان» می پردازیم که مدت‌ها خدمتگزار امام حسن عسکری علیه السلام بود و نامه های محرمانه ی آن گرامی را به شهرهای مختلف می رساند. او می گوید: در ایامی که امام حسن عسکری علیه السلام در بستر بیماری - که به شهادتش منجر شد - به سر می برد، بر او وارد شدم. چند نامه نوشت و فرمود: «این نامه ها را به مدائن برسان. تو پانزده روز در سفر خواهی بود و زمانی که در روز پانزدهم به سامراء باز می گردی در خانه ی من صدای گریه و عزاداری می شنوی و مرا بر تخت غسالخانه می یابی.» گفتم: مولای من خدا آن روز را نیاورد - اگر چنین شد به چه کسی باید مراجعه کنیم؟ - امام بعد از شما کیست؟ فرمود: «هر کس جواب این نامه ها را از تو درخواست کرد. اوست که جانشین و امام پس از من است.» عرض کردم: نشانه ای دیگر بفرما. فرمود: «هر کس بر جنازه ی من نماز بخواند، اوست که امام پس از من خواهد بود.» عرض کردم: نشان دیگری بیفزا. فرمود: «هر کس از آنچه در «همیان» است خبر داد، اوست که قائم و جانشین پس از من است.» ابهت و هیبت آن حضرت مرا باز داشت از اینکه پرسم «همیان» چیست و در آن چه چیزی است؟ نامه ها را برداشته و بسوی مدائن حرکت کردم و جواب آنها را گرفته همانطور که ایشان فرموده بود پس از پانزده روز وارد سامراء شدم. ناگهان صدای شیون از منزل مولایم

شنیدم و جعفر بن علی برادر امام حسن عسکری علیه السلام را بر در خانه مشاهده کردم که شیعیان پیرامونش بودند و به او عرض تسلیم می کردند و آغاز امامت او را تبریک می گفتند. پیش خود گفتم: اگر این امام است پس باید شرایط و احوال امامت دگرگون شده باشد؛ چون او را از قبل به شرابخواری و قماربازی و نواختن طنبور می شناختم. پس پیش رفتم و تسلیم و تبریک گفتم ولی او هیچ سؤالی از من نکرد. سپس «عقید» خارج شد و گفت: ای آقای من! برادرت کفن شده برخیز و بر او نماز بخوان. جعفر به همراه شیعیانی که گردش بودند وارد منزل شدند. در داخل منزل بدن کفن پوش شده ی حسن بن علی علیهما السلام را مشاهده کردم. جعفر بن علی جلو رفت تا بر بدن برادر نماز بخواند، اما قبل از گفتن تکبیره الاحرام کودکی گندمگون با موهایی مجعد و دندانهایی گشاده، از حجره ای بیرون آمد و عبای جعفر را گرفته و فرمود: «عمو! عقب برو که من برای نماز بر پدرم سزاوارترم.» جعفر با چهره ای در هم کشیده عقب رفت و کودک پیش آمده بر جنازه نماز خواند و او را در کنار قبر پدر بزرگوارش، امام هادی علیه السلام مدفون ساخت. سپس رو به من کرد و فرمود: «ای بصری! جواب نامه هایی را که به همراه داری به من بده.» آنها را به او دادم و در دل گفتم: این دو نشانه! فقط نشانه ی آخرین یعنی «همیان» باقی مانده.

سپس بسوی جعفر برگشتم در حالیکه از ناراحتی نفس های عمیق می کشید. «حاجز و شاء» به خاطر اینکه حجت را بر جعفر تمام کند به او گفت: آقای من! این کودک که بود؟ گفت: به خدا سوگند او را هرگز ندیده و نمی شناسم. در حالیکه نشسته بودیم، گروهی از قم به مجلس وارد شدند و درباره ی حسن بن علی علیهماالسلام پرسیدند و چون خبر رحلت او را شنیدند پرسیدند: پس امام پس از او کیست؟ مردم بسوی جعفر بن علی اشاره کردند؛ آنان بر او سلام نموده و به او تسلیت و تبریک گفتند. و اظهار داشتند که تعدادی نامه و قدری پول با ما هست. باید بگویی این نامه ها از کیست و مقدار پول چقدر است؟ جعفر برخاست و در حالیکه لباسش را می تکاند گفت: اینها از ما می خواهند که علم غیب داشته باشیم!! در این هنگام خادم امام زمان علیه السلام از حجره خارج شد و گفت: نامه هایی که با شماست از فلانی و فلانی است و نام صاحبان نامه را گفت و افزود در «همیان» هزار دینار است که نقش ده دینار آن زایل شده است. قمی ها نامه ها و پولها را به او دادند و گفتند: همان کسی که تو را به این امور خبر داد و بسوی ما فرستاد، امام ماست. (۱). قابل ذکر است که جعفر بن علی که در این جریان به عنوان مدعی

ص: ۸۷

دروغین امامت مطرح است همان جعفر کذاب است که به خاطر آلودگی های مختلفی که داشت راه انحراف پیمود و علی رغم همه ی مهربانی های امام حسن عسکری علیه السلام، بارها سبب مشکلات فراوان گشت و پس از شهادت او نیز طریق خیانت پیمود و به دربار معتمد رفته او را بر اسرار خانه ی برادر و وجود فرزندی به نام «محمد بن الحسن علیهماالسلام» آگاه ساخت و سبب دستگیری جاریه ی امام حسن علیه السلام و برخی یاران او گشت. از همه شرم آورتر آنکه به نزد وزیر معتمد رفته و گفت: مقام پدر و برادرم را برای من قرار ده و من در عوض سالیانه بیست هزار دینار به تو می پردازم وزیر او را راند و به او گفت: ای احمق! سلطان، شمشیر و تازیانه اش را به خدمت گرفت تا کسانی را که پدر و برادرت را امام می دانستند، از این عقیده بازدارد و نتوانست. و برایش میسر نشد که آنان را از این اعتقاد منصرف گرداند و نیز بسیار کوشید تا پدر و برادرت را از آن مقام امامت باز دارد و برایش میسر نگشت. پس تو اگر پیش پیروان پدر و برادرت امام می بودی، دیگر به سلطان و غیر سلطان نیاز نداشتی تا مقام و مواجب آنان را برایت ترتیب دهد. و اگر این منزلت را نزد آنان نداری به چنین راهی به آن نخواهی رسید. (۱).

ص: ۸۸

امام حسن عسکری علیه السلام قبل از فرا رسیدن شهادت، پیشگویی کرده بود که در سال ۲۶۰ (ه. ق) شیعیان من به تفرقه و چند دستگی دچار خواهند شد. ابوغانم که خود این روایت را نقل کرده می گوید: در همان سال که فرموده بود به شهادت رسید و شیعیان و یارانش متفرق گشتند. بعضی از آنان جعفر را امام دانستند، برخی با دیده ی شک به امامت جعفر نگریستند، برخی حیران مانده و امام اختیار نکردند و عده ای بر دین خود به توفیق الهی ثابت قدم ماندند. (۱). در روایت دیگری آمده است که امام حسن عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق می فرماید: «ای احمد! در آن زمان که همه ی مردم در شک و تردید به سر می برند، حال شما چگونه است؟» (۲). از این گونه روایات و نظایر آن پیداست که مخفی بودن امر ولادت حضرت مهدی علیه السلام و غیبت همزمان آن حضرت با شهادت پدر بزرگوارشان، راه را بر تفرقه افکنان و شبهه پراکنان درباره ی امامت باز گزارده، و تبلیغات شیطانی حکومت ظلم، و تحرکات عنادآمیز دشمنان اهل بیت علیهم السلام، ایجاد فرقه های گوناگونی را باعث گشت.

ص: ۸۹

۱- ۷۴. کفایه الأثر، صفحه ی ۳۲۶.

۲- ۷۵. بحارالانوار، جلد ۵۰، صفحه ی ۳۳۵، به نقل از عیون المعجزات.

مسعودی در این باره گوید: شیعیان بعد از وفات حسن بن علی علیهماالسلام به بیست گروه تقسیم شدند. (۱).

در سایه سار کلام امام

تحف العقول، بخش فرمایشات امام حسن عسکری علیه السلام. ۱- «اوصیکم بتقوی الله، والورع فی دینکم والاجتهاد لله و صدق الحدیث». شما را به تقوای الهی و پرهیزکاری در دیانت و کوشش برای خدا و راستگویی سفارش می کنم. ۲- «جروا الینا کل موده». هر گونه دوستی را بسوی ما جلب کنید. ۳- «أكثروا ذکرالله و ذکرالموت و تلاوه القرآن والصلوه علی النبی صلی الله علیه و آله». زیاد به یاد خدا باشید و مرگ را زیاد به یاد آورید و قرآن را بسیار بخوانید و بر پیامبر زیاد صلوات بفرستید. ۴- «ان الرجل منکم اذا ورع فی دینه و صدق فی حدیثه و أدى الامانه و حسن خلقه مع الناس، قیل: هذا شیعی فیسرنی ذلک». هر کس از شما چون در دینش پارسایی ورزد و در کلامش صادق باشد و امانت را به صاحب آن برساند و با مردم خوش اخلاق باشد،

ص: ۹۰

۱- ۷۶. مدرک پیشین، صفحه ی ۳۳۶، به نقل از مروج الذهب. در پاورقی همین صفحه به تعدادی از این فرقه ها اشاره شده است.

و گفته شود: این یک شیعه است، مرا شادمان می سازد. ۵- «بئس العبد عبید یكون ذاو جهین و ذالسانین، یطری اخاه شاهدا و یأکله غائباً، ان أعطی حسده و ان ابتلی خانه». چه بد بنده ای است آن بنده ای که دو رو و دو زبان است، در حضور برادرش او را می ستاید و در غیابش بدگوئی و غیبت او می کند. اگر نعمتی به او داده شود به او حسد می ورزد و اگر به بلایی گرفتار آید به او خیانت کند. ۶- «الغضب مفتاح کل شر». خشم کلید هر بدی است. ۷- «أقل الناس راحه الحقود». کم آسایش ترین مردم کسی است که به دیگران کینه ورزد. ۸- «أعبد الناس من أقام علی الفرائض». عابدترین مردم کسی است که واجبات را به درستی انجام دهد. ۹- «أزهد الناس من ترک الحرام». زاهدترین مردم کسی است که حرام انجام ندهد. ۱۰- «انکم فی آجال منقوصه و أيام معدوده و الموت یأتی بغته». شما در مهلت هایی به سر می برید که رو به کاهش است و در ایامی که شمارش معینی دارد و مرگ ناگهان فرا می رسد. ۱۱- «لا یدرک حریص ما لم یقدر له». هیچ انسان حریصی به حرص خود، آنچه را برایش تقدیر نشده نمی تواند بدست آورد.

۱۲- «من اعطی خیرا فالله اعطاه و من وقی شرا فالله وقاه». هر کس خیری یابد خدا به او عطا فرموده و هر کس از شری بازداشته شود خدا او را بازداشته. ۱۳- «قلب الأحمق فی فمه و فم الحکیم فی قلبه». دل نادان در دهان او، و دهان دانشمند در دل اوست (احمق نیندیشیده سخن می گوید و حکیم با تدبیر و اندیشه). ۱۴- «لا یشغلک رزق مضمون عن عمل مفروض». - مواظب باش که - پرداختن به رزقی که برایت ضمانت شده است تو را از انجام کارهای واجب باز ندارد. ۱۵- «ما ترک الحق عزیز الا ذل و لا أخذ به ذلیل الا عز». هیچ عزیزی، حق را وا نگذارد مگر آنکه به ذلت گرفتار شود و هیچ ذلیلی آن را مراعات نکند مگر آنکه عزت یابد. ۱۶- «خصلتان لیس فوقهما شیء: الایمان بالله و نفع الاخوان». دو خصلت است که چیزی برتر از آن نیست: ایمان به خدا و سود رساندن به برادران. ۱۷- «التواضع نعمه لا یحسد علیها». فروتنی نعمتی است که کسی به آن حسد نمی برد. ۱۸- «ما أقبح بالمؤمن أن تکون له رغبه تذله». چقدر برای مؤمن زشت است که دل بستگی و رغبتی داشته باشد که او را خوار می کند.

تعبیر زیبا و عناوین پرارزش و توصیفات والایی که در زیارت مخصوصه ی امام حسن عسکری علیه السلام وجود دارد، هر یک به تنهایی می تواند بابتی از معرفت امام علیه السلام را به روی ما بگشاید و درسی حیاتبخش و سعادت ساز برای مان به ارمغان آورد. در پایان این نوشتار، جانمان را در آرزوی زیارت تربت پاک امام مان علیه السلام در سامراء، با برخی از فرازهای زیارتنامه ی او، صفایی تازه می بخشیم. «السلام علیک یا امام الفائزین سلام بر تو ای پیشوای رستگاران السلام علیک یا رکن المؤمنین سلام بر تو ای پشتوانه ی خدا باوران السلام علیک یا فرج الملهوفین سلام بر تو ای گشایش امر ستم دیدگان و حسرت کشیدگان السلام علیک یا وارث الأنبیاء المنتجبین سلام بر تو ای میراثدار پیامبران برگزیده السلام علیک یا خازن علم وصی رسول الله سلام بر تو ای خزانه دار دانش جانشین رسول خدا السلام علیک ایها الداعی بحکم الله سلام بر تو ای فراخواننده ی انسانها به حکم خدا

السلام عليك ايها الناطق بكتاب الله سلام بر تو ای گویای به کتاب الهی السلام عليك یا حجه الحجج سلام بر تو ای حجت بر حجت های خداوند السلام عليك یا هادی الأمم سلام بر تو ای هدایتگر امت ها السلام عليك یا ولی النعم سلام بر تو ای ولی نعمت السلام عليك یا عیبه العلم سلام بر تو ای گنجینه ی دانش السلام عليك یا سفینه الحلم سلام بر تو ای کشتی بردباری السلام عليك یا ابا الامام المنتظر الظاهره للعاقل حجته و الثابته فی الیقین معرفته المحتجب عن اعین الظالمین و المغیب عن دوله الفاسقین و المعید ربنا به الاسلام جدیدا بعد الانطماس و القرآن غضا بعد الاندراس...» سلام بر تو ای پدر امام مورد انتظار، آنکه برهانش بر خردمند آشکار، و شناختش به یقین ثابت است. از دیدگان ستمکاران پوشیده و از دولت فاسقان نهان است. خداوند بوسیله ی او اسلام را پس از زوال درخشش آن، تازه و درخشان باز می گرداند و قرآن را پس از مندرس شدن با طراوت و تازه می سازد.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

